

افغان مینې مارکیت عرضه ککنده انواع مواد خوراکه وطنی

یگانه مغازه افغانی درمنطقه واشنگتن بزرگ که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم میکند ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با **Western Union** 6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150 Tel:703-644-0186 Celf:703-499-3313

داکتر میرمحمد یونس (مشرف پویان) دبلین، کالیفورنیا

به مناسبت میلاد خجسته سرور کائنات حضرت محمد مصطفی (ص)

بخشی از آداب و سنن آن حضرت هفدهٔ ربیع الاول روزمولود فرخندهٔ برجسته ترین شخصیتی از شخصیت‌های عالم بشریت، و خاتم سلسلهٔ نبوت، خداوند کریم(ج) در سورةٔ قلم آیهٔ چهارفرمود: «انک علی خلقٍ عظیمٍ»(تو راست خلق عظیم. در سورةٔ احزاب آیهٔ ۲۱)«برای شما درروش زندگی رسول خدا سرمشق نیکواست. «در سورةٔ آل عمران آیهٔ ۳۱»بگو اگر خدا را دوست دارید، ازمن پیروی کنید تا اونیز شما را دوست بدارد و گناهان تان را بپارزد که آموزنده و مهربان است. «لذا بر ما امت آن حضرت است که ببالیم در مورد پیامبری که دارای خلق نیکو، سراپا فضیلت و رحمت و منبع خیر و برکت و عظمت است. ما باید بکوشیم تا حد توان و امکان رفتار و سنن این رهنمای عالم بشریت را سرمشق زندگی خود قرار دهیم.

آنحضرت با همهٔ مسلمانان با چشم برادری و بانهایت مهر و محبت رفتار میکرد. آنچنان با وجود مقام والایش میفرمود من خوش ندارم از شما امتیازی داشته باشم. آنجناب اکثر اوقات ساکت بودو جز موقع ضرورت سخن نمیگفت، به آرامی حرف میزد و سخنانش جامع ولی کوتاه بود. هیچگاه سبب آزار و اذیت کس نمی شد، از نعمتهای خداوند (ج) راضی و آنها را تمجید میکرد. عیوب و لغزشهای مردم را جستجو نمیکرد، به عیادت بیماران و جنازهٔ مسلمانان شرکت میکرد. درماندگان و یتیمان را مورد لطف خود قرار میداد و دست مهربر سر شان میکشید، ولی با اینهمه لطف و مهربانی که با زیردستان داشت، در برابر دشمنان و منافقان شدت عمل نشان میداد. همه رابه یک چشم میدید و به گفتار شان یکنوع گوش میداد. در کتاب جعفریات از حضرت علی روایت شده که اگر کسی نزد آنحضرت دروغ میگفت، آنجناب لبخند میزد و میفرمود: سخنی است که وی میگوید. به هر کس مواجه میشد سلام میکرد، فرقی نداشت که آنشخص توانگر، غریب، درویش، کوچک یا بزرگ می بود.

شیخ ابوالفتح رازی در تفسیر خود از آنحضرت روایت میکند که وقتی یکی از مسلمانان به آنحضرت سلام میکرد و میگفت سلام علیک، در جوابش میفرمود علیک السلام و رحمت الله، و چون میگفت السلام علیک و رحمت الله، در جواب میفرمود: علیک السلام و رحمت الله و برکاته. در کتاب جعفریات از حضرت علی (ع) روایت شده که اگر تولد دختری رابه آنحضرت بشارت میدادند، میفرمود ریحان است و روزیش با خداست. موقعیکه شخصی سخن میگفت، سخنش را قطع نمیکرد، مگر در صورتی که از حد مشروع تجاوز کرده باشد، در آنصورت با نهی یا برخواستن کلام او را قطع میکرد. آنحضرت از کار های زشت فاصله میگرفت تا دیگران نیز پیروی کنند. از امام غزالی(رح) روایت شده که آنحضرت اصحاب خود را با کینهٔ شان صدامیکرد، و اگر کینه نداشت برایش کینه قرار میداد.

آنحضرت بزرگسالان را احترام میکرد و به کوچکتران مهربان بود. وقتی رسول اکرم (ص) با کسی دست میداد، دست خورانیی کشید تا وقتی که طرف مقابل دست خود را از دست آنحضرت فهمیدند و در وقت مصافحه فوری دست خود را از دست آنحضرت میکشیدند. در وقت اشاره به دست با تمام دست اشاره میکردند، وقتی از مطلبی تعجب میکرد دستهای خود را پشت و رومیکرد. در وقت صحبت دستهارا بهم وصل میکرد، وقتی غضب میشد، از شدت ناراحتی روی میگردانید. در وقت خوشحالی چشمهارا برهم مینهاد. بیشتر خنده هایشان لیخنه بود، از خندیدن بلند دوری میکرد یعنی خندهٔ شان بدون قهقهه بود. آنحضرت با اصحاب خود تفقد میکرد و احوال مردم را جویا میشد. کار نیک را تحسین و تقویت و کار زشت را تنقیح میکرد و کوچک میشرد. با پیر و جوان مؤدب بود، از عطالت و بیکاری تنفر داشت و میفرمود: خدایا از کسالت و بی نشاطی، از سستی و تنبلی، از عجز و زبونی به تو پناه میبرم .

بنام خدا

شمارهٔ ۱۰۴۱

در امریکانه \$1.50

مفتمانهٔ مردم افغانستان

شمارهٔ دهم / سال بیست و ششم / ۴ جدی ۱۳۹۶ / ۲۵ دسمبر ۲۰۱۷ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۴۱

ای دل عبث مـُـخور غم دنیا را
کنـُـج قفس چو نیک بیندیشی
فکرت مکن نیامده فـُـردا را
چون گلشن است مرغ شکیبارا
بشکاف خاک را و ببین آن گه
بی مهری زمانهٔ رـُـسـُـوا را
این دشت خوابگاه شهیدانست
فرصت شمار وقت تماشا را
بانوی فقید پروین اعتصامی

حضرت رسول اکرم(ص) مسلمانان رابه کارتشویق میکردومی فرمود: عبادت هفتاد جزء دارد و بهترین جزء آن کسب حلال است. نامالیمات زندگی آن حضرت رابه خشم نمی آورد و تازمانیکه حق پامال میشد از شدت خشم کسی او رانمی شناخت و از هیچ پروا نداشت تازمانی که حق پامال میگرددید.

آن حضرت در خانواده مهربان بود و هیچگاه خشونتیی با همسران نداشت. حضرت امام حسین (ع) گفت: از پدرم پرسیدم که وضع جلسهٔ رسول خدا چگونه است؟ فرمود : در هیچ مجلس نمی نشست و بر نمی خاست مگر به یاد خدا. رسول اکرم در مجلس جای مخصوص برای خود انتخاب نمی کرد و از ین کار دیگران نیز نهی می کرد. وقتی در مجلسی داخل می شد، هر جا که خالی بود می نشست و اصحاب را نیز دستور می داد که با این رویه عمل کنند. کسی که به آن جناب وارد می شد، تشک زیر پای خود را به اومی داد و از طرف مقابل قبول نمی کرد، اصرار می ورزید تا طرف بپذیرد.

در مکارم وارد شده که اگر مردی وارد شده و در حضور آن حضرت می نشست، هرگز آن حضرت از مجلس بلند نمی شد تا آن شخص بلندنشود. آن حضرت اولین کسی بود که در مجلس شروع به غذا خوردن می کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می کشید. با فقرا می نشست و با دست خود به آنان غذا می داد. بیشتر غذای آن حضرت آب و خرما بود، خیار با خرما و گاهی با نمک میل می کرد. در میان میوه های تازه خربوزه و انگور را از میوه های دیگر بیشتر دوست داشت. بهترین غذای آن حضرت گوشت بود(گوشت مرغ، گوشت حیوانات صحرایی و پرندگان). همچنین نان و روغن و سرکه و کاسنی و ریحان کوهی و کلم واز همه بیشتر کدو رادوست داشت.

وقتی آن حضرت اصحاب خود را مغموم میدید با مزاح کردن آنها را مسرور می ساخت و میفرمود: خداوند کسی را که با برادرش با ترش رویی روبرو شود، دشمن دارد. چون از امری مغموم و محزون می شد به نماز خواندن و عبادت پناه می برد. امام غزالی در احیاء العلوم تذکر داده که آنحضرت عطریات رادوست داشت و از بو های مکروه بدش می آمد. موقع وضو گرفتن، مسواک می کرد، انگشتر نقره را در انگشت کوچک دست راستش می کرد. آن حضرت می فرمود: ما گروه پیامبران وظیفه داریم که با مردم به اندازۀ عقل شان سخن گوئیم.(روایت از امام جعفر صادق (ع) از کتاب کافی)

مجلسی در(بحار) روایت کرده که رسول خدا(ص) دوست داشت تنها بنشیند و با خود خلوت کند. از اُم سلمه در همان کتاب روایت شده که رسول خدا(ص) همیشه در حال برخاستن و نشستن، رفتن و آمدن میفرمود: سبحان الله وبحمده استغفر الله واتوب الیه، و سپس سورةٔ اذا جاء نصر الله را تلاوت میکرد، و می فرمود:

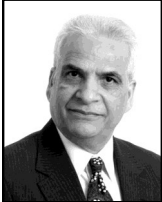
پروردگام مرا به چند خصلت دستور داده است که تمام کارهای آشکار و پنهانم را برای خدا انجام دهم، از آنکه بر من ستم می کند در گذرم، به هر که مرا محروم می سازد ببخشم، هر کس با من قطع رحم کرد، با او صلهٔ رحم کنم ، خاموشی گزینم برای تفکر، نگاه کردنم برای اعتبار و پند گرفتن باشد.

این بود نکات مهم و شرح مختصر از سنن و آداب حضرت خاتم الانبیاء، که در نظر گرفتن ظرفیت هفته نامهٔ وزین امید، خدمت خوانندگان محترم تقدیم شد.

امید است خداوند کریم (ج) به ما امت آن حضرت توفیق عطاء کند تا بتوانیم به اندازهٔ قدرت و توان آداب ، سنن و سفارش های آن حضرت را سر مشق زندگی خود قرار بدهیم و بدان وسیله به خیر و برکت در زندگی دنیوی و به اجر اخروی توفیق حاصل نماییم.

درود بی پایان به روح پرفتوح خاتم پیامبران محمد مصطفی (ص)!

بیجه استیت فارم
LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



خاطرات داکتر روان فرهادی از پادشاه سابق

نگارش خاطرات سیاسی دانشمند شهیر و دپلمات نامدار افغانستان، جناب داکتر عبدالغفور روان فرهادی راباربار از ایشان مطالبه کرده بودم، اما همیشه رد شده بود. اینک باگشت وگذار درسایت‌های وطنی، متن ذیل را که گوشهٔ انظرات جناب شان دربارهٔ مرحوم محمد ظاهر پادشاه سابق است، و به تاریخ ۳۰ جولای ۲۰۰۷ در پاریس نوشته شده، در سایت جریدهٔ انترنتی (فردا) یافت‌م. دیدگاه های جناب داکتر فرهادی راجع به شخصیت شاه سابق و افکار او نکات بس مهمی را احتوا نموده و شایستهٔ رساندن آن به علاقمندان جریدهٔ امید می باشد.(اداره):

«دراثر وقایع خطر افغانستان، در ربیع اخیر قرن گذشته، تبلیغات سیاسی گوناگون طوری بوده که راجع به آن پادشاه مرحوم سخنها و عقاید متضاد شنیده میشود. بنابراین آرزو مندم گواهی خود را درباره چند سال خدمت خویش در عهد سلطنت محمد ظاهر شاه بیان کنم.

در آزمان وظیفه مدیریت عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و بعداً رتبه معین سیاسی در آن وزارت داشتم. علاوه براین، وظیفه منشی مجلس وزرا را نیز داشتم. بعضی دوستان اصرار دارند کتاب حاوی خاطرات خویش یا درباره آن عهد را بنویسم.

در ین ایام اقامت در پاریس، با دیدن مراسم تشییع جنازه آن مرحوم و مجالس ترحیم که همه را در صحنه تلویزیون ملاحظه کردیم، اینک چند خاطره برگزیده را در چند صفحه محدود مینویسم. چنانکه از من توقع می رود، خاطراتم مربوط به دهه دموکراسی می باشد و در همه آنچه مینگارم خصایص و عقاید شاه مرحوم محمد ظاهر شاه رابه طور ضمنی بیان میدارد. امیداست اشخاصی چون داکتر عبدالصمد حامد نیز بعضی خاطرات خود را بنگارند. درباره دوره اقامت پادشاه مرحوم در روم باید کسانیکه مدتی در دفتر پادشاه موظف بودند، مانند داکتر محمد امین فرهنگ، آقای غلام غوث وزیری، داکتر محمد رحیم شیرزوی، استاد عبدالستار سیرت و داکتر زلمی رسول مطالبی بنویسند. درباره دوره پنج سال عودت شان به کابل و کسب لقب بیسابقه (بابای ملت) دیگر کسانی که اطلاع نزدیک دارند، نیز از زیایی خود را بیطرفانه در قید قلم آورند. شرح نود و سه سال زندگی و چند دهه سلطنت و مهاجرت پادشاه مرحوم را یک نفر نمی تواند تکمیل کند.

گلخانه ارگ با حرمسرا دوراه اتصال دارد. یکی راه دروازه حرمسرای به سوی باغچه و یکی راه طبقه اول که مسمایه (سر دروازه) بود. پادشاه مرحوم چون از ملاقات سفرا فارغ میشدند، از راه سردروازه به حرمسرای میرفتند و در همان سردروازه یک محل اقامت داشتند که به سادگی در آن صرف طعام واستراحت میکردند. در آنجا اتاق لباس پوشی و تشناب و سالون کوچک ملاقات هم موجود بود. پادشاه مرحوم کمتر داخل حرمسرای میرفتند (به جز شهای جمعه برای دیدن فلم سینمایا خانواده). بنابراین حرمسرا را برای مرحومه ملکه حمیرا و شهزادگان میگذاشتند. در آنجا مرحوم محمد رحیم مصاحب از مخلصانی که در آن محل (سردروازه) شرفیاب میشدند و گاهی صرف چای و طعام می کردند پذیرایی مینمود. در آنجا گاهگاه مرا نیز می خواندند.

یک روز با من درباره سقف سخن گفتند، که مزیں بامیناتوری زیابود، فرمودند: «اینهمه میناتورهای رنگین رامن خود ترسیم کرده ام. ترسیم در سقف کار آسان نیست. در زمان صدارت محمد هاشم خان وظیفه عملی نداشت‌م. پادشاه بودم اما اختیار نداشتم و کسی نمی توانست بامن ملاقات کند. استاد میناتور و ترکیب رنگ من استاد محمد علی که ضمناً استاد مرحوم همایون اعتمادی نیز بود، اهل چندانول کابل بود و برایش از اداره ضبط احوالات اجازه ورود به ارگ را گرفته بودم تا اینجاییا دید و به من درس میناتوری و رنگ آمیزی بدهد. سفر های من در شهرهای وطن و بیرون شدنم برای شکار همه با تجویز محمد هاشم خان صورت میگرفت. من در واقع باشنیدن این سخنان دانستم که محمد هاشم خان کا کا اندریعنی عم ناتنی پادشاه مرحوم بود و به معنی این سخن پی بردم).(دنباله در صفحهٔ هشتم)

داکتر غلام محمد دستگیر بروفیلد، کولورادو **به پیش به سوی دیکتاتوری**! قاصدآمدصبحدم پیغام جانان دریغل نامهٔ آغشته با خون عزیزان در بغل قاصدآمد لیک او را بود عرض نامه

صعب کو توانی؟ تا نمایددست لرزان دریغل از روان شاد استاد خلیل الله خلیلی چند روز قبل «برداشتهای استاد بدخش را از اوضاع کشور» که در شماره ۱۰۴۰ این جریدهٔ وزین به نشر رسیده بود بدقت مطالعه کردم. مدیر دانشمند و پرکارجریده امیدنوشته راجنبن آغاز کرده بودند: «این چشمدیده‌های استاد گرانمایهٔ ما، به اندازهٔ دردناک وغم انگیزاست، که می باید به حال آن مردم بیچاره که درقید مشتی از مفتخوران و فسادپیشگان نکثائی پوش گیرمانده اند، ودرچنگال خونین اهریمنی بنام طالب وداعش جان میدهند، گریه کرد». باور کنید با خواندن برداشت های جناب استاد سید مسعود بدخش، نه تنها سیلاب اشک روی رخسارم سرا زیرشد بلکه قلبم به تپش افتاد و گرهی در جریان تنفسم مرا ازجایم واداربه جست ساخت و سرچرخی پیدا شد. بود از سیلاب اشکش ابرنیسان بر مژه

برشد ازخونابهٔ دل جوش طوفان دریغل جای آثار تبسم وحشت مرگش به لب جای گلهای امیدش خار حرمان در بغل این برداشت! شاهد بی ثباتی، بیعدالتی، بی توجهی، خیانت به دارائی ملت و مطلق العنانی رئیس جمهور افغانستان است که از آن بوی دیکتاتوری عبد الرحمان خانی بسویهٔ متفکر درجه دوم جهان درقرن بیست ویک به مشام ها رسیدنی است.

دولتیکه قوای مسلح و امنیت و پلیس آن جیره خورابرقدرت بیگانه باشد، متخصصین متعددمالی واقتصادی اش تاهنوز نتوانسته اند یک اقتصادعایداتی تنظیم دهند، سیستم اداری نتوانسته یک سیستم ترفیع وتقاعد موافق به مدنیت امروزی ایجاد نماید تا مامورینش بخاطرآرام و تمرکز فکری بخدمت مردم مشغول گردند و ارزشوه ستانی دوری جویند و به دامن دشمن دست نیاندازند، تبعیض درتعیین معاشات مامورین زیرعناوین فریبندهٔ «سوپرسکیل» وغیره از صد دالر تا هزاران دالر درعین دیپارتمنت روان باشد، تبعیض در تعینات پست های مختلف و دادن تقدم به دوست و خویش دولتمردان و زورمندان پالیسی باشد، تعصبات قومی و لسانی فراگیر باشد.عدم توجه به دادن مسؤولیت و تقرر جوانان مستعد و تحصیل یافته اما بیکس و بی واسطه را با خود داشته؛ حالت دلخراشی را سبب شده که این جوانان مارا از نا امیدی وعدم اعتماد به چنین دولتمردان بسوی ترک وطن مجبور و تجربه ای فجایع و حتی مرگ را نصیب ساخته است ؛ این نوع دولت را نه مدنی میدانیم و نه برای رفاه همهٔ فرزندان مردم افغانستان.

باید متصدیان امورحکومت افغانستان خجالت بکشند که یک جوان تحصیل یافته ازبیکاری وقت رابا نواختن توله بسرصرخه بپایان میرساند و یا داکترطب که ممکن پشتون نیست درعقب میز بنشیند و Data enteringرا بعوض معاینهٔ مریض پرکتس نماید؛ چه یک ضایعهٔ مسلکی است برای یک جامعه که ملیونها مردم علیل و دردمند با آه و ناله به طیب اشد ضرورت دارند. قاصدآخرشرح داد ازظلم آن وحشی که داشت اژدهای گرسنه بر خون انسان در بغل تربه اشک ناتوانان خنجرظلمش به کف

سرخ از خون شهیدان تیغ عربان در بغل مردم تشنهٔ کاراند، آمادهٔ خدمت اند، واگربه آمادگی شان و عرایض شان برای کار، ولو که بامتحان صادقانه وبرای همه یکسان با پیروی ازاخلاق امتحان گیری مترافق باشد، میتوانندازخودگذری داشته برای خدمت به مردم افغانستان آستین بر بزنند. ولی بعوض

ایجادکار، صاحب منصبان و استادان مجرب دانشگاههابه سن جوانی پنجاه وپنج خانه نشین شده به قوای بیکاران و مستضعفین مملکت اضافه میشوند و برقوای دشمن افزود می گردند.

پروفسرHans Adolf Krebs(1900- 1981جرمنی الاصل وهمشهری انگلستان که مولف حلقه های استقلابی سه گانهٔ یوریا سايکل يا Krebs – Henseleit cycleدرسال ۱۹۳۲ واولین حلقهٔ استقلابی بودکه کشف گردید، کریبس سايکل يا Tricarboxylic acid (TCA Cycleدرسال۱۹۳۷ وسايکل Glyoxalateدر سال ۱۹۵۷، برنده ای جایزه ای نوبل، جوایز متعدد و لقب Sirدردانشگاه آکسفورد؛ بعدازینکه درسال ۱۹۶۷ تقاعد کرده بود تا یکسال قبل ازمرگش بسن ۸۰ سالگی کارمیکرد وجوانان را رهنمائی مینمود و تحقیقات علمی که به نشرصد مقالهٔ علمی درجورنال های متعدد علمی بود، نایل ساخت. استادان دانشگاه کابل (کریبس) نبودند ولی میتوانستند شاگردانی تربیه نمایندکه چون کریبس موفق به جایزهٔ نوبل گردند. استادان ما دردانشکدهٔ طب کابل این گُنه را به اثبات رسانیده اند که شاگردان شان امروز ددرساترجهان پروفیسر، مخترع ومولفین دردانشگاههای معتبردر سرتاسرجهان اند. این درست است که بایدجای برای جوانان تخلیه شود اما بایدتحت یک سیستم و زمینهٔ دوام رهنمائی برای استادان مسن ومجرب قسمیکه درینجانبام ایمیریتوس پروفیسر یاد میگردند باز بماند؛ درغیرآن بفکر من جز خیانت علمی در مقابل محصلین چیز دیگر نمی باشد. مردان متفکر اصیل و دانشمند که علم پروراند، زمینهٔ پیشرفت علمی همهٔ مردم افغانستان نه تنها افغانها(پشتونها) و هم برای استادان و شاگردان بهر قیمتی که باشد چاره سازی مینمایند تا هم استاد درشق خود رسا باشد و هم محصلین خوب به جامعه تقدیم گردد.

آید آن روزی که ازهرقطرهٔ خون سرکشد

شیرمردی خنجر کیفرستانان در بغل اگرسویه، تحمل و انتظام صحیح تدریس و جذب محصلین بعد از تحصیل، شامل پلان و ستراتیژی دولتمردان افغانستان نیست، پس چرا به ۱۳۰ دانشگاه به شمول دانشگاه رولاغنی (که چندی قبل بنام «دانشگاه برای خانم ها» در کابل افتتاح نمود) اجازه داده شده درب خود را برای تدریس باز نمایند؟ آیا اینهاکمیتهٔ اخلاق دارند؟ چه نوع کوریکولوم درسی دارند؟ چرامعلوماتیکه دربارهٔ این دانشکده درانترنت داده اند خیلی ها ناقص است؟ آیا مضامینی را که تدریس مینمایندبرای مفادمردم افغانستان است یابرای مفادمادی شخصی؟ قسمیکه نگاشته شده هم ازمردم وهم ازمحصلین زمینهٔ جمع آوری پول راهپیا نموده اند! هفده هزارپست دولتی با امتحان میتواند چند فامیل را از گرسنگی نجات بدهدمشروط براینکه تحت نام امتحان بازهم درب وظایف برای ارجمندان واقربای وکلا، وزرا، زور مندان و کثرت پشتونها بازنگردد وغریب زاده ناکام اعلان نشود.

مردم به این باوراند که ده فیصد معادن ما که شاهرگ اقتصادی ماست بدست دولت ونودفیصد آن بدست دشمنان دین و دنیای مردم رنجبرو فقیرافغانستان میباشد. اگراین احصائیه صحیح وازمنابع و مدارک قابل اعتماد بدست آمده باشد، برای دولتمردان افغانستان مایهٔ شرمندگی وخجالت است که از یکسو بیکفایتی شانرا نشان میدهدو ازجانب دیگر زمینهٔ تقویت مالی داعش و طالب و القاعده را میسرمیسازدتا قویتربه جنگ و کشتارمردم بیگناه هزاره و تاجک و چند پشتون دوام داده بتوانند.

پس دیده میشود که دولتداری افغانستان بزعامت اشرف غنی احمدزی به قوای مسلح، پلیس و امنیت رسیده نتوانسته چند فوتوی ویدیوئی تشریفاتی نشانهٔ موفقیت نیست که به آن ببالند. نه برای مردم کار پیدا شده و نه برای فارغان دانشکده ها موقع خدمت میسر ساخته است. به خانم ودوستان خود بیشترمفید ثابت شده نظر به افراد غریب و بیوه ویتیم غیرپشتون افغانستان. نتوانسته یک سیستم اداری قدم وترفیع مساعد برابربه امتیازات عادلانه جامعه مدنی امروز اساس بگذارد؛ این روش نا مناسب زمینه ای رشوه ستانی آسانتر و به قدرت جذب بیشترافراد بیکاربه طالب وداعش کمک نموده است. این چه نوع حکومتداری است که وزیرش نمیتواند آزادانه ازقانون استفاده کند و به تقرر و برطرفی مامورینش اقدام ورزد و یا پلانگذاری کند؛ اگرآوازه راست باشد، یک وزیر بیش از سه ماه الی یکسال دوام نمیکند و وزرای جدید از وزرای قبلی نالایقتراند. محمد اشرف غنی قرارداد به خسربه داده، دانشگاه به خانم وزمینهای پر ارزش به دوست اهدا کرده است. ازهمه این جملات برمیا ید که ازهرنگاه یک سیستم عللیل وناقص اداری و امنیتی و صحنی درافغانستان حکمروائی دارد.

جالب تر اینست که (کمیسیون تدارکات ملی) که خود غنی در راس آن قرار دارد ایجاد گردیده تا بتواند تمام قرارداد های دولتی را راساً تحت نظرداشته باشد. زمینیکه ده ها هزارالدرفی جریب قیمت دارد به فی جریب ۵۰۰۰ دالر بدوستان خود اعطا فرموده است.

محمدفاروق مایل

سپرنگفیلد، ورجینیا

پایبند

همهٔ رفتن بهاراست، شاعرانی که درآستانهٔ حلول بهار ترانه می سرودند و شعرعشق میساختند، سردرجیب تفکر فروبرده وقلم درمیان انگشتان شان به لرزه افتاده است، همه از آوازهٔ سفر عروس بهار نگران اند، وسواس واندوه گلها وشاخه های پربرگ وبار ازهمه بیستراست.

وقتی وزش بادهای سردخزانی خبر دلسرکنندهٔ سفرطولانی عروس بهارا به باغ وراغ می برد، رنگ از رخ سبزه زار می پرد، گلها لبهای پرخندهٔ خود را می چینند، برگهای اشجار رنگ باخته، گاهی دانه های اشک و باری چون سیل اشک برزمین می ریزند، بلبلان همراه با سازحزین آبشاران نغمهٔ وداعیه می سرایند و می گویند که :

باز بهار می روی!

عشق من و بهارمن، دلبر گلغزارمن
سیر ندیده ام تراء باز بهار می روی
تاتوروی به دورها، دورشودسرورها
صبرنما تو اندکی، باز بهار می روی
باغ وگل ونفشه رامیوه وبرگ سبزه را
مانده اسیربرف ویخ، باز بهار می روی
رحم نمابه برگ تاک پای مزن به عشق
پاک سینهٔ مامکن توجاک باز بهار می روی
بلبل زار وخسته را، عاشق دلشکسته را
یکسره می کنی ره‌ا، باز بهار می روی
یکدودمی نظرنماباغ پریش وسبزه را
برگ خزان رسیده‌را، باز بهار می روی
سرو وگل وجنارراء، قمری بقرار را
داغ به سینه می نهی، باز بهار می روی
(مایل) نام تو منم، بسته به دام تو منم
عاشق خود را کنی، باز بهار می روی

پائیز ۲۰۱۷، ورجینیا

مرثیه سرا : احمدنجیب ایثار

در رثای مرحوم ولیدالله ایثار

اداره امید: شادروان ولیدالله ایثار، جوان سی ساله در اثرتصادم موتر در جادهٔ ۲۷۰ ایالت مریلند وفات یافت. همهٔ هم مېھنان این مصیبت دردآور را به خانوادهٔ مرحوم استاد ایثار، همکار قلمی امید جناب داکترمیر محمدامین رافق وتامم بازماندگان از تهٔ دل تسلیت می گویند. روح آن جوان ناکام را در ذیل رحمات الهی شاد خواسته و فردوس برین را جایگاهش می خواهند./

ولیدالله ایثار جوان نامردای که درخزان امسال به تاریخ سیزدهم اکتوبربه عمر سی سالگی داعی اجل را لبیک گفت وبه رحمت حق پیوست. روحش شاد ویادش گرامی باد ! هوالله

امشب ولید خسته وییمارمیرود
سوی عدم چو بسمل افگار می رود

با قلب پاره دیدهٔ خونبارمیرود
این غنچهٔ شگفته ز گلزار می رود
هیھات نور دیدهٔ ایثار می رود

دست قضا رسیدسُهی سرو ماببرد
ازعالم فنا به حریم بقا ببرد
طرف لحد به بارگهٔ کبریا ببرد
تسلیم حق نمود خدا راجراببرد
افسوس وآه و درد که دلدار می رود

امشب غم است یاردل بی قرارمن جزآه وناله نیست
کسی غمگسارمن خون میچکد زدیدهٔ اندوهبارمن
دست خزان فشرده گلوی بهار من

امشب ز خانهٔ دل من یار می رود

امشب قد نگون وشکسته به بوی او
بارنفس به دوش برگفتگوی او
رحل سفربیسته رسدتابه کوی او
امشب ولیدرفته زخودروبه روی او

امشب به پاس خاطر دیدار می رود
سازغم است میشنوم باربارهنوز
ماتمسراست سینهٔ هرداغدارهنوز
در مجمری سپند نداردقرارهنوز
اشک است التیام دل اشکبارهنوز

پروانه سوی شمع شب تار می رود
یارب ولیدرا به جُنان رهنماتویی
تقصیربخش آدم وعالم حوا تویی
ماصاحب قصورولی کبریا تویی
مابندهٔ خاکی یم ولیکن خدا تویی

بخشا ولید را که یکبار می رود

امشب قلم به یاد ولیدم سخنوراست
سوز دلم زسازنفسهامکدر است

برداشتهای استاد بدخش از اوضاع کشور

جناب استاد سیدمسعود بدخش، یکی ازاستادان برجستهٔ سابق دردانشکدهٔ علوم اجتماعی ومعاون دانشگاه کابل دربخش تعلیم وتربیه بوده اند، که اخیراً سفری به کشورنموده، ودرصحبت تلفونی، برداشتهای شانرا ازواضع واحوال ومشکلات عدیدهٔ که دامنگیرمردم ماست، باادارهٔ جریدهٔ امید درمیان گذاشتند. بخش اول مصاحبه درشمارهٔ پیش نشرشداینک بخش دوم وپایانی تقدیم است:

استاد مسعود بدخش گفت: جنگ درافغانستان ابعاد بغرنج وپیچیدهٔ رایخود گرفته که نه تنهاامیدی برای یافتن راه حل موجودنیست، بلکه باگذشت هر روز شعله های جنگ درسراسرکشور بیشتر وافزونترمیشود وطالبانی که می جنگند یک گروه نیست بلکه انواع واقسام طالب وجود داردوهرکسی وهر کشوری برای بدست آوردن منافع خود طالب ساخته است که طالبانش برای آن میجنگد، ولی همهٔ آنهایی که ازخود طالب دارند طوری عمل میکنندکه برای ملت مشکل است پلان شان را درک نماید. مثلاً طالبانی اند که برای پاکستان میجنگند، طالبان اند که برای روسیه میجنگند، طالبانی اند که برای ایران میجنگند، طالبانی اند که برای امریکامیجنگند، طالبانی اند که ازطریق ارگ تمویل ورهبری میشوند. ضررهمهٔ این طالبان راملت متقبل میشودوهمهٔ آنهارمردم غریب وبیچاره رامی کُشند.همین علت است که تلفات عساکر وپلیس کشورخیلی هازیاداست .

جالب اینکه دربعضی نقاط کشور هلیکوپترهادرساحات جنگ پایین می شوند ومعلوم نمیشود که آن هلیکوپترهاازکیست وبرای کی اسلحه ومهمات میرساند. دیده شده که یک برادر درصف طالب میجنگدوبرادر دیگر کرسی بلند دولتی داشته بامقامات ارگ ارتباط دارد ! در سنا هم کسانی اند که ازخود طالب دارندوبنام اینکه طالب رادرپروسهٔ صلح میآورد، ازدولت پول میگیرد، امدادواقع یک نوع منبع عاید برایشان میباشد. دولت ازخود اراده واستقلال ندارد ودرهر امری بایدهدایت ازمشاورین امریکایی بگیرد. منسویان عسکری میگویندما بدون اجازهٔ امریکاییهدار کدام جایی عملیات کرده نمی توانیم. ملاقات وزیرخارجة امریکا باشرف غنی احمدزی درپایگاه نظامی امریکادر بگرام صورت میگیرد،دربیاست جمهوری بنابر ملحوظاتی که معلوم نیست، غنی احمدزی به حنیف اتمر مطیع است وهدایت ازاومیگیرد وادورحکومت تقریباًهرکاره است، صلاحیتهای بیحد وحصردارد. دربعضی نواحی بخصوص درچمتال، چاریولک، دهنهٔ غوری وفاریاب طالبان درجنگهای شان حمایت دولت رادارند، بهمین لحاظ است که قوای مسلح هیچ چیزی کرده نمیتواندو تلفات شان زیاداست وکمک نظامی ودیگرضروریات حتی خوراکه برایشان نمی رسد، لذا درآن مناطق طالبان درجنگ برعلیه قوای مسلح دست بالادارند.

مردم بطورعموم ازوضعیت امنیتی، اقتصادی وفرهنگی ناراض اند، شهر کابل ازنگاه امنیتی نسبتا خوب است، ولی بلندترین میزان انتحارات وانسان ربایی رادارد. هیچ روزی نیست که کسی درکابل توسط حملات انتحاری طالبان کشته نشود وبیشترتاجران ووابستگان شان اختطاف میشوند ودربدل پول گزاف رهامیگردند. ازطرف شب امنیت کابل خوب است امدار روز گروههایی اند که درخانه هابه بهانهٔ داخل شده دزدی وغارت میکنند. در مجموع امنیت درشمال وقسمادشرق کشورخوب است، ولی امنیت درولایات جنوبی بجز نورستان وپکتیا وخوست خیلی خراب است. شاهراههای کشور امنیت نسبی دارندمگر شاهراه کابل هرات نودوپنج درصد ناامن میباشد، کسی به آسانی درآن شاهراه رفت وآمد نمی تواند. شاهراه کابل مزارشریف باامن است بهمین ترتیب شاهراه کابل تورخم هم باامن است وهرکسی درآن رفت وآمد کرده میتواند.

تفاوت زندگی طبقانی درکشورخیلی بارز است. یک طبقهٔ محدودجامعه به اندازهٔ ثروت دارند که برایشان فروشگاههای چندین طبقه بااجناس واموال قیمتی ساخته شده، که بعضا بهترافروشگاههایی اند که درکشورهای غربی دیده میشود. تنها درکابل حدودچهل فروشگاه ازین نوع ساخته شده که هر یک ده الی بیست طبقه میباشد، ولوکسترین وپربهاترین اموال واجناس دنیا درآنها پیدامیشود. طبقهٔ دیگر که اکثریت جامعه راتشکیل میدهد، خیلی هافقیر وبه نان شب ورروز خود محتاجند، طبقهٔ متوسط وجودندارد. بازار اموال ساخت پاکستان وچین که که همه بی کیفیت اند خیلیها داغ است، چون این اموال بی کیفیت وارزان است، لذا اکثریت جامعه تنهاتوان خرید این نوع اموال بنجل رادارند، وپاکستان وچین ازین مدرک منفعت بزرگی میگیرند.

مردم ازبیکاری وبی روزگاری سخت نگران وآسیب پذیراند. بطورمثال از یک تکسی ران حکایت میکنم که ضرورت افتاد تاازقلعهٔ فتح الله تامنطقهٔ پلخشتی ازآن استفاده کنم. راننده یک جوان متأهل باطفل وفامیل بود، درراه شروع به صحبت کردیم.

او گفت صبح وقت نماز راخوانده برای کاروغریبی برآمدم، بعد ازطی فاصلهٔ دههاکیلومتر، شماولین سواری هستید که پیداشد وآن ساعت دوازدهٔ چاشت بود واین رانندهٔ جوان بیچاره برای ساعتها انتظارکشیده بودتایک مشتری پیداشود. علت این است که مردم توان استفاده ازتکسی را ندارند. به همین ترتیب وضع زندگی عموم مردم رامیتوان قیاس کرد.

استاد افزود: دولت برای شفاخانه هابودجهٔ خیلی ناجیزی میدهد آنهم اکثراً حیف ومیل میشودوشفاخانه ها فاقدمواد ضروریه، حتی فاقد وسایلی که سامان ولوازم طبی راتعقیم مینمایند میباشند. بیشتر مریضها که درشفاخانه هاتداوی میشوند، یادرشفاخانه یابعدازآنکه مرخص میشوند، به مریضی دیگری مبتلا می گردندکه ناشی ازعدم تعقیم سامان ووسایل وحتی ناپاکی فضای شفاخانه است. مرگ ومیر مادران درحین ولادت فوق العاده زیاداست. شفاخانه ها و کلنیکهای شخصی خیلی زیادساخته شده ومریضان بایدمقدار هنگفت دالربه آنان بپردازند. بالای مریضان معایناتی رانجام میدهند که خودداکتراز آن چیزی نمیداند، امارمریض بایدمصارف آنرا بپردازد. مثلا یک مادرحامله بایدبرای یک بیست هزارافغانی تحویل کندواگراوضاع حمل پیچیده شود مصرف هرمادر به یک هزارتادوهزاردالر میرسد، و هزاران هزارانسان قربانی اشتباهات طبی داکتران این شفاخانه ها و کلنیکهامیشوندو کسی نیست که ازآنهاپرسد!

درکابل یک شفاخانهٔ فرانسوی ساخته شده وامریکاییها نیزیک شفاخانه ساخته اند که مصارف تداوی درآنها خیلی گزاف است واز قدرت وتوان مردم عادی بیرون میباشد، وتنهامردمانیکه پولهای هوایی چه ازطریق دولت و چه ازطریق قراردادیهاوجه ازطریق قاچاق وآدمربایی برایشان سرازیرمیشود در آندو شفاخانه رفته می توانند. مثلادرشفاخانهٔ امریکایی که centre دارد، برای دادن آکسیجن برای مریضان نفس تنگی حدود ۲۵۰دالرمطالبه مینمایند که یک عمل سیارساده است.

استاد بخش علاوه فرمود که خودش شاهدیک حادثهٔ دلخراش است که کسی مریض شده وبه شفاخانهٔ فرانسوی رفت. آنها ۷۵۰دالر ازاوگرفتندوبرایش گفتند امکان بهبودی نیست، اماباوجودآن ما عملیات میکنیم، دیده شود که چه میشود! برای عملیات از اودوهزار دالرگرفتند، وقتی عملیات کردند مریض فوت کرد، خانواده اش عزیزی رازدست دادند وهم ۲۷۵۰دالربه شفاخانه پرداختند !

جای تأسف است که حتی برای ساختن دندان، مریض بایدبهه تاجیکستان یاکشور دیگری برود وتعدادزیاد مریضان همه روزه به هندوستان، پاکستان و ترکیه میروند. طیارهٔ کام ایر روزانه بین ۵۰تا۶۰ مریض رابه هندوستان انتقال میدهد. درهند تداوی مریضان افغانستانی به یک تجارت تبدیل شده، وآنان دو شفاخانهٔ بزرگ را خاص برای تداوی مریضان افغانستان ساخته اند، ودرآن مهمانخانه ها، دواخانه هارابرای ایشان همراهان شان ایجادکرده وهرمریض یکماه حتی دوماه درآنجاهامیناند. درساختن این شفاخانه هاو مهمانخانه ها کرزی وبرادرانش شریک هستند. قراراحصائیه ماهانه دوملیون دالرالزمریضان افغانستانی عاید هندوستان میشود.

بعضی ازمریضان برای تداوی به ایران وترکیه هم میروند، اما از طریق زمین روزانه صدتادوصدمریض به پاکستان میروند، واین یک تجارت بسیار پردرآمدی برای هندوپاکستان شده است. ادویهٔ طبی نود درصدازپاکستان می آیدوهمهٔ آنهایی کیفیت بوده اثری ندارند. درحدودده درصد ازایران وترکیه واردمیشود وباقیفیت خوب است. اولیای اموروزارت صحت عامه اکثراً درمسایل قراردادیهای تورید ادویه وساختن انجیوهامیباشند وکمترتوجهی به صحت مردم وجود ندارد، وفعالیتهای شرکت هوخست خیلی محدودمیباشد.

تحصیل درامورطبابت ونرس قابلگی همه تیوری است ومصارف گزاف کاردارد، مثلا مصرف تحصیل درنرس قابلگی برای هژده ماه دوهزاردالراست وکسانیکه نرس قابلگی یاطب رامیخوانند تاخیر فراغت شان روی شفاخانه و کلنیک رانی بینند وزمینهٔ کارعملی برایشان هیچ میسرنیست وبیشتراین فارغان بیکاراندوکسی آنان را استخدام نمی کند. حالت تحصیلات عای کشور سخت تأثرآوراست، استادان همه جوانان بی تجربه وکم دانش اندومسایل رشوه وتعرضان جنسی برشاگردان دردانشگاههاو موسسات تحصیلی شخصی و دولتی فوق العاده زیاداست. حتی از نوشتن مونوگراف ازمحصل پول میگیرند، مثلا دختری بنام زهرا خاوری چندبار مونوگراف نوشت وهربار ازاو تقاضای جنسی شد تاسرانجام این دخترک جوان خودکشی کرد.

چندتن ازاستادان جوان را دولت جاپان دعوت کرتاازموسسات تحصیلی آن دیدن نمایند، بعضی آنان بردختران کارمند هتل تعرض جنسی نمودند، و دولت جاپان همهٔ شانرا به افغانستان برگرداند، بدون اینکه پروگرام مجوزه را تکمیل کنند !

استادان دانشمند باکیفیت تدریسی عالی در دانشگاههاو موسسات تحصیلی کشور، مخصوصا دانشگاههای شخصی نادر است وجالب این است که باوجود این نقضیه آنها پروگرامهای ماستری وحتی داکتری را پیش می برند !

درشهرکابل احصائیه نشان میدهد که بیش ازده هزارگدا مشغول تگدی اند وجالب اینکه بعضی ازآنها ازمناطق قبایل اندوبعضی اردو گپ میزنند !

استاد بدخش افزود چیزمثبتی که درکشوردیده میشود، اینست که مطبوعات و رسانه های نوشتاری ودیداری فراوانی رشدکرده که دولت ازآنها فوق العاده ناراض است، امداربرابرشان کاری کرده نمی تواند ! زیرااین مطبوعات آزاد و رسانه های گروهی بخشی ازشرایطی است که کشورهای کمک دهنده دولت افغانستان راکمک می نمایند، به این معنی که کشورهایی که دولت افغانستان راتمویل میکنند، به دولت گوشزد کرده اند که اگر بخواهد جلومطبوعات آزاد رایگیرد یابرآنها مزاحمت خلق نماید، همکاریهای پولی ومالی خودراقطع میکنند. لذا دولت ازترس چنین امری، باوجودنفرتی که مطبوعات آزاد دارد، مجبوراست جلو آنرانگیرد، که این یگانه چیزی است که به نفع مردم تمام شده و کشورهای خارجی بخاطرپخش دموکراسی آنهارا حمایت میکنند.

استادسید مسعود بدخش که طی مسافرت پنج ماههٔ شان به بیشترنقاط کشور سفرکرده واوضاع را دست اول خودشان درک کرده اند، چنین ادامه دادند : باوجوداینکه من یک انسان خوشبین هستم، ولی باتأسف جنگ افغانستان خاتمه نمی یابد زیراابعاد چندجانبهٔ یافته، هم طالب، هم داعش، هم القاعده وهم حقانی وگلبدین وغیره درافغانستان برای جنگ استخدام شده اند، تنها استخدام کنندگان امریکایی وپاکستانی، روسی وایرانی وعربی این گروه هامیتوانند جنگ را توقف دهند، خاتمه دادن جنگ نه ازقدرت دولت است و نه ازقدرت خوداین گروهها !

حالت کشورخیلی مأیوس کننده ودردناک است که این جنگ برای سالیان سال دوام خواهد کرد، چه تمویلگران هریک برنامه واهداف خودرا از این جنگ دارند وطوریکه درک کرده اند، ختم جنگ درافغانستان به نفع هیچ یک ازین تمویلگران جنگ نمی باشد، وازجانب دیگرهم طالب وهم دولت افغانستان اختیارتصمیم گیری را بطور قطع ندارند.

استادبدخش که یکی ازدانشمندان برجستهٔ وطندوست میباشد، با وجود همه مشکلات صحنی ومالی این سفرپنج ماهه راشخصا تدارک کرده و دراکثر ولایات سفرنموده، بااشخاص وافرادمختلف طبقات جامعه دیدار کرده ، ازقریه هاودهکده های کشور دیدن نموده، مستقیماً بامردم تماس گرفته ومعلومات دست اول حاصل نموده اند. ایشان درادامهٔ صحبت فرمودند: من ازبسکه اوضاع وطن را واژگونه میشنیدم، تصمیم گرفتم تاخودم بروم تن به تقدیر، که راستی درآنجا چه میگردد، طی این مدت دریافتم که این جنگ جنگیست که میخواهد برای همیشه باید شعله ورباشد، امیدی برای بهبودزندگی درکشور نیست، برنامه وپروگرامی برای انکشاف وطن موجودنبوده، تنهاچیزی که می خواهند اینست که درافغانستان باید جنگ باشد، نفاق واستثمار باشدومردم فقیر، محتاج و ناتوان باشند.

استاد فرمود: حتی کوششهایی درجریان است که مردم را ازدین وآیین شان بکشند وخود سی وپنج تن ازجوانان ومردان بالاترازسن جوانی راملاقات کرده که به دین عیسویت گراییده اند، ونقش رولا غنی احمدزی درین پروسه خیلی بارز واساسی است. مشکل عمده درطبقهٔ روحانی کشوراست که دین اسلام را طوریکه است، بنابرملحوظاتی به مردم نمی رسانند وبیشترآنهایی که عیسوی شد اندمیگویند که ما سئوالهایی دردین داشتم، اما روحانیون می گویند که این نوع پرسش هارا نکنید که کافرمیشوید، پس تصمیم گرفتیم دینی که باسئوال کردن انسان راکافرمیسازد، ازآن میگذریم ! اشخاصی که به عیسویت میگرایند، همکاریها وکمکهای متنوعی به آنهامیشود، که منابع آن مشکوک و مستور است./



عنوان کتاب: فرهنگ لطیفی – افغان اکادمی مؤلف: پروفسرداکترعبدالواسع لطیفی

خوانندگان گرامی وآشنایان فرزانهٔ جریدهٔ مردمی امید، این مرتبه در سلسلهٔ معرفی بیش ازیکصدکتاب و رساله دیوان شعری که درهمین جریده ازآثارنویسندگان، علما و اندیشمندان افغان درهجرت بررسی کرده ام، اینک مجموعهٔ لغتنامهٔ تألیف خودم راکه پنجمین چاپ تازه وتجدیدنظرشدهٔ آن است، درسه بخش ودر۶۶۷ صفحه، که حاوی بخشهای فارسی به انگلیسی، انگلیسی به فارسی و اساسات مکمل گرامرفارسی می باشد، معرفی می کنم.

چندسال قبل وقتی تقاعدخود رااز کتابخانهٔ علمی وتحقیقی جورج تاون یونیورستی مطالبه کردم، روزهای اول تقاعد پس ازپانزده سال خدمت در همین یونیورستی واشنگتن دی سی وجمعاً سی سال خدمت واجرای وظیفه در بخش های فرهنگی، طبی وعلمی ایالت ورجینیا، باری جداً وبطورپیگیراقدام به کارخطیر وطاقث طب تهیهٔ دکشنری فوق الذکرنمودم، البته بامصرف پولی خودم ویشتیبانی معنوی افغان اکادمی، که تکمیل آن مدت دو ونیم سال را درتهیه وتیب کامپیوتری آن که تازه آموخته بودم، دربرگرفت ومن بطور ابتکاری باتجربه ایکه ازتدریس لسان داشتم، بطورابتکاری تلفظ انگلیسی یا (ترانس لیتریشن) لغات فارسی رادریک ستون علیحده به طرز الفبایی اضافه نمودم.

این کارفرهنگی که برای انگلیسی زبانان آموزش زبان فارسی وهم نسل جوانی که به خواندن زبان فارسی نسبت تحصیلات ابتدایی شان درمکاتب امریکا بلدیت ندارند، کمک شایان میکند. مؤسسهٔ تدریس زبان Diplomatic Linguistic که مرکزآن درکالیفورنیاست، وهمچنان مکتب افغان اکادمی وبیک مکتب خصوصی تحت نظردوست وهم مسلک عزیزم داکترغلام محمددستگیر وچندبنیاد تدریسی دیگر ازیں دکشنری استفادهٔ زیان نمودند. ناگفته نماند که درملحقات کتاب، اصطلاحات عمدهٔ

INTRODUCTION
It has been a great opportunity for me, as a member of the Executive Board of the Afghan Academy and former professor of Kabul University, to prepare, translate and edit this Dari-English and English-Dari condensed dictionary, including a transliteration of Dari vocabulary. This dictionary is quite useful for people who are looking for daily vocabulary in Dari, or for Dari speakers, daily vocabulary in English. The difference between this dictionary and others is that it contains most common words that one needs for basic daily conversation. Second, this book is a user-friendly dictionary for English speakers because the Dari words are both translated and transliterated in English. The dictionary has 3 separate volumes in one binding, with annexes and pronunciation guide at the end of the first volume. Volume one is alphabetized in Dari and volume two is alphabetized in English. Both volumes contain three columns. In volume one (Dari-English), the columns read from right to left : The 1st column contains Dari words written in Dari script, the 2nd column contains the translation of the Dari words to English and the 3rd column contains the Dari words transliterated into roman characters. In the second volume, columns read from left to right: The first column contains the English words, the 2nd column contains the Dari translation written in roman characters, and the 3rd column contains the translation written in Dari. I am thankful and appreciative for the support of the following Afghan scholars who helped me with the editing, format, and design of this dictionary: Prof. Dr. Wali M. Aseem, former professor of surgery of Kabul University and former thoracic and cardiovascular surgeon in Pennsylvania.; Dr. Rawan Farhadi ,retired diplomat and Ambassador, prominent writer, researcher and expert Linguist. Mr.Nesar Zia, President of the Afghan Academy; Mr. Hassan Sherdil, member of Executive Board of Afghan Academy; Mr.Islamuddin Muslem, Vice President of the Afghan Academy; Mr. Barry Learner, a connoisseur of Dari language, and Moheba Hanif, administrative assistant at the Kennedy Institute of Ethics, Georgetown University. I am also grateful to all members of the Executive Board of the Afghan Academy, who agreed to the further publication of this dictionary. In addition, I would like to acknowledge with appreciation the support, encouragement, and technical assistance of my dearest family members.
Dr. Abdul Wasi Latifi Former Professor of Kabul University. Former staff member of Georgetown University Lauinger Library

طبی (ذکرنام امراض با ترجمهٔ فارسی آن) واصطلاحات عمدهٔ عسکری نیزبصورت الفبایی تذکریافته است. مقدمه یابیشگفتار را که به زبان انگلیسی نوشته ام، چنین است :

همچنان ازشخصیت های فرزانه ودانشمندی که دربررسی و ملاحظات لغوی و تعدیل واصلاحات به من کمک ارزشمندنموده اند، مانندجنابان پروفسر ولی عصیم وداکترعبدالغفور روان فراهادی ابرازسپاس وقدردانی نموده ام، وهم سپاسگزارم از بانوی فرزانه دارو که قسمتی ازیں دکشنری رادرسایت پرمحتوای خوندشرکرده است.

اینک بخشی از تقریظ واظهارنظر دو دوست گرامی ودانشمندان محترم استاد داکترعنایت الله شهرانی واستاد پوهنوال محمدقاسم هاشمی رانیزتقدیم میکنم :

داکترعنایت الله شهرانی : ...استاد پروفسرعبدالواسع لطیفی از همان نخبگان و شخصیتهای علمی وهنری وازجملهٔ نویسندگان طراز

اول میباشند که بیش ازینجاه وپنج سال درمعارف، دانشگاهها، مطبوعات، طب، ادبیات تیاتر ونوشتن درامه های انتباهی و همچنان در ادارات موسسات علمی خدمات عالمانه وصادقانه کرده اند.

استادداکترلطیفی درطول حیات پربهای خود صاحب این امتیاز ها بوده اند: اول اینکه یک مردزاده وپروردهٔ کابل است، که من نوشته های شیوهٔ کابلی اصیل شانرادوست دارم. جناب استادلطیفی طوریکه درزندگینامهٔ یا اتوبیوگرافی خود بقلم آورده اند، ازمولدین کوچهٔ اندرابی یاقلب کابلستان میباشند، ودر محاورات برسیاق فارسی گفتاری کابل سخن میگویند. قوهٔ دماغی، قدرت کار واناوتومی شان ازدودمانهای نخیهٔ کابل باستان نشن برارزنده دارد. استادلطیفی در داخل وطن ودردیارغربت بوستان وهم صحبتیهای فراوان دارند که محبت خالصانه وعلاقق مؤدبانهٔ شان باهریک ورد زبانهاست... استادلطیفی درپهلوی زبان مادری شان به زبانهای فرانسو، انگلیسی وآلمانی بلدیت گسترده داشته و ازهریک دررشته های علمی، اجتماعی وادبی تراجم وادابتهای خواندنی وپر مطلب دارند که کتاب معروف وپرمحتوای«رازهای زندگی ازنگاه طبیب «برندهٔ چندین جایزهٔ مطبوعاتی، نمونهٔ بارزی از آنهاست.

جناب داکترلطیفی یک بیوگراف نویس آزموده بوده وزندگینامهٔ یکتعداد نخبگان وطن وعلما ونویسندگان وشعرای جهان غرب رابرسهٔ تحریرآورده که دروطن عزیز ودربرون مرز درجراید وزین امد وکاروان به نشررسیده است. وی ازنجدسال به اینطرف درمعرفی آثارتازهٔ نویسندگان وپژوهگران باشیوهٔ دلپذیری درجریدهٔ وزین امید صرف مساعی نموده اند.

واینک شمهٔ درخصوص کتاب فرهنگ تالیف جناب شان، دردو جلد، اول دری– انگلیسی/دوم انگلیسی– دری . دکشنری مذکورروی دوهدف عمده ترتیب وتالیف شده است: یکی برای استفادهٔ میرم نسل جوان افغان مقیم ممالک انگلیسی زبان که تاهنوزبه خواندن کلمات دری بلدیت نداروددیگربرای خارجیان انگلیسی زبانیکه به آموختن فارسی دری علاقمندندویاضرورت دارندتادرمسافرت به افغانستان حین مکالمات روزمره به دری افهام وتفهیم نمایند. درهر دوصورت فرهنگ کنونی تالیف داکترلطیفی باسادگی تمام وبحد اعلی قابل استفاده ومفیده‌میباشد، زیراتلفظ کلمات راباشیوهٔ روشن حاصل تجسس خودش، به حروف لاتین بصورت الفابیتیک نوشته اند. مثلاً درجلداول(دری انگلیسی) EJAAZA= PERMISSION ودرجلددوم (انگلیسی دری) DESTRUCTION= ENHEDAAM این کتاب فرهنگ که درتهیهٔ آن استادداکترلطیفی زحمت زیادکنشیده وفرزانگانی متذکر درمتن مقدمهٔ کتاب بااوکمک شایان نموده اند، درنوع خود یک کارشایستهٔ فرهنگی عام المنفعه میباشد...

دراخیربایدبه عرض برسانم که آفرین به قدرت وزحمتکشی پروفسرداکتر عبدالواسع لطیفی که باهمه مصروفیتهای نویسندگی، کار دریونیورستی جورج تاون، کار دربوردافغان اکادمی، دربورد انجمن داکتران افغان مقیم امریکا وتصدی ریاست انجمن صلح و دموکراسی برای افغانستان، توانسته است به تکمیل چنین دکشنری که فرهنگ ارزشمند وخیلی کارآمدمیباشد، موفق شدند. خداوند متعال برای شان صحت وتوان مزید عنایت فرماید.

شادروان پوهنوال محمدقاسم هاشمی : نقدی بر یک اثر ارزشمند :

گرچه داکترعنایت الله شهرانی به ارتباط قدردانی اش ازمقام علمی وشخصیت بارزداکترصاحب لطیفی تبصرهٔ عالمانهٔ شانرا درجریدهٔ فرهیختهٔ امید، برارزش واهمیت این اثر ابرازداشته اند، با اینهم بنده که دراضافه ازتدریس موضوعات دیگر، ازشال ۱۹۶۱ تاهمین اواخربه تدریس زبان انگلیسی وبرگردان آن اشتغال داشته ام، جناب پروفسرداکترعبدالواسع لطیفی ظرف سی سال مهاجرت درامریکا که افتخاراشنایی بابایشان نصیب شد، یک جلدازاین قاموس زیبای شانرا که تازه ازچاپ برآمده، به من لطف فرمودند، بعدازمرور برآن وظیفهٔ خود دانستم تا مشتی ازخروارپیرامون ارزش آموزندهٔ آن نکاتی چند غرض آشنایی بیشترخوانندگان گرامی بیردازم .

اینکه به کدام پیمانه اجتماع به چنین اثری احتیاج دارد، بکلی مبرهن است، با یک نظرگذرا درک میکنم که کتاب دکشنری فشردهٔ لغات معمول (دری– انگلیسی، انگلیسی– دری باتلفظ مربوطه) درهرخانواده مشکل گشای خوبی بوده میتواند. تسهیل دراستفادهٔ آن سبب میشودکه اعضای خانواده اگرحاجتی هم نباشد، باورق زدن این اثر بارزش بسیاچیزها می آموزنده آنچه بیشتربر غنای این اثر سودمندمی افزاید، تقسیم آن به دوبخش است، واین خودباعث انگیزهٔ خواننده میگردد، ودرفرجام همین انگیزه واشتیاق سبب افزایش بیشتر دانش خواننده می گردد.

شکی نیست که این سی ودومین اثرجناب پروفیسرلطیفی

نصیراحمد رازی

داستان های همسو با تصوف (۳۴)

مولوی و سماع (ادامهٔ بخش پیشین) : برخی مولانا را زادهٔ طوفان میدانند و معتقدند پیشگویی شیخ عطار دربارهٔ او به حقیقت پیوست، ومولوی با سماع و غزلهای شورانگیزش وترانه های صوفیانه اش درحقیقت آتش به سوختگان عالمم زد، وبالاخره چنان مجذوب سماع گردید که خودنیزبه موسیقی روی آورد ونواختن رباب را فراگرفت که هاتش دلش والهام بخش وی درسردون وخلق آثار جالب وخواندنی گردید، و ازطریق موسیقی قادرشدعشقنامهٔ شور انگیز ماندنی «دیوان کبیر «را درمسیر ذوق وسرمستی بوجودآورد. مولوی اگرمدعی است که بادیدار شمس زندگی دوباره یافته است، پیش ازآنکه به پایان برسد، راست می گوید، جاودانگی را، سبکبالی را، شادکامی حقیقی رادر سماع و چرخش دید وشایدتنها موهبتی که راه وطریقش راازشمس تبریزی آموخت وقدرت باشکوه جهان درون رااحساس بلکه لمس کرد، اذفحوای پارهٔ از سروده های وی میتوان درک کرد که درچرخش و سماع به بسیاری ازراز ها واقف شده است .

یار شدم یار شدم با غم تو یار شدم

تا که رسیدم بر تو از همه بیزار شدم

گفت مرا چرخ فلک عاجزم از گردش تو

گفتم این نقطه مرا کرد که پرگار شدم

غلغلهٔ می شنوم روز و شب از قبه دل

از روش قبه دل گنبد دوار شدم

تا که فنادم چو صدانا که در چنگ غمت

از هوس زخمه تو کم ز یکی تار شدم

دزد دغم گردن خود از حذر سیلی من

زانک من از بیشه جان حیدر کرار شدم

تا که بدیدم قدحش سرده اوباش منم

تا که بدیدم کلش بیدل و دستار شدم

تا که فلندر دل من داد می مضحل من

رقص کنان دلق کشان جانب خمار شدم

گفت مرا خواجه فرج صبر رهاند ز حرج

هیچ مگو کز فرج است اینک گرفتار شدم

چرخ بگردید بسی تا که چنین چرخ زدم

یار بنالید بسی تا که در این غار شدم

نیم شبی همره مه روی نهادم سوی ره

در هوس خوبی او جانب گلزار شدم

گاه چو سوسن پی گل شاعر و مداح شدم

گاه چو بلبل به سحر سخره تکرار شدم

زو به اندیشه شدم صد فن وصد پیشه شدم

کار ترا دید دلم عاقبت از کار شدم

آیاسماع عاملی بود که سبب شد جلال الدین بلخی طبع آزمایی کند یادنیای اندوهبار فراق یاکشتن شمس ؟ یادرژرفای روانش آرزو داشت که روزی شاعرشود. ولی به جهت آنکه درشهر وخانواده اش شعرگفتن عمل بیهودهٔ به شمارمیرفت ، ازشروند خودداری میکرد؟ امازمانیکه دلباختهٔ شمس شد، ناگزیرگردید عشق را باکلام و دلباختگی اش راباغزل نقاشی کندوبه روی کاغذ آورد.

درمورد سماع دیدگاه شمس چنین بود: سماع چون بگوش رسید اسرارموجود در سررابجنیانده وبرانگیزاند. یکی به جنبش آید از عجزصفت خویش که طاقت کشیدن آن را ندارد، ویکی متمکن باشدبه قوت حال آن باررابکشد، اصل این سخن آنست که هرکه رادرسرحالی نیست باحق که برآن حال سماع کند، سماع کردن براو حرام است. مولوی باشنیدن آوایی خوش ونغمهٔ دلکش بدون آنکه خودمتوجه باشد، به وجد وشوروهیجان درمی آمد، گویی سماع فروغ امیدی بود که بردل وروان غمزده اش میپاشید وجهان دردآلودش راپس ازفراق شمس روشن میکرد. چه بیدادگر بودند مخالفان خبیث... آنها نمی دانستند یادرك نمیکردند وجد چیست وچرا مولانای عاشق پیشه ازمرز های به ظاهراخلاقی میگذشت ودرکوچه وبازار به سماع میپرداخت؟ چرا ناگهان باشنیدن نوایی از کاشانهٔ خویش بیرون می آمد وسرازپانمی شناخت و به سوی افقهای گسترده سماع جولان میگرفت. امید به دیدار مجددشمس شعلهٔ بود که خاموش نمی شد... مولوی معتقد بود هروقت احساس چرخندگی وپایکوبی که در درون جانم مکان دارد متوقف گردد یابی حس شود، لحظهٔ است که مژگانم بروی هم افتد. گویی فقط سماع بود که به دل وروان مولوی گرمی می بخشید.

شمس الدین احمد افلاکی درکتاب «مناقب العارفین «و سپهسالار در رساله اش متذکرشده اند مولانا شهای دوشنبه و پنجشنبه به سماع میپرداخت وگاهی جلسات سماع یک هفته یا بیشترطول می کشید. (دنباله درصفحهٔ هفتم)

انجنیر عبدالصبور فروزان در نیوجرسی

سردار محمدنعیم فرمانده تفرقه زبانی و قومی (دنبالهٔ بحث تلویزیون زوندن – مظهر تعصب زبانی وقومگرایی درافغانستان) سردارمحمدنعیم خان یکی ازچهرههایی است که تفرقهٔ زبانی رادر کشور اساس گذاشت ودرخیال وهوای آن شد که افغانستان راکشور یک زبانه بسازد، تادرسراسر آن همهٔ مردم بایدبه پشتوصحبت کنند، درحالیکه خودش یک کلمهٔ پشتو نمیدانست وهرگزبه پشتوگپ نزده است ! جالبست که محمدظاهرشاه که زمینهٔ این آرزومندی پسر کاکایش رابه مصرف بیت المال مساعد ساخته بود، به اساس نوشته های گرامی ومبارزوطن، جناب سیدآقاهنری، زمانیکه این شاه درجنوبی سفری داشت، وقتی درآنجاصحبت مینمود، ترجمانی در پهلوبیش ایستاده بودوحرقفهاریه پشتوت ترجمه میکرد. این پسران کاکا یعنی ظاهرشاه وسردارنعیم پشتوتولنه ساختند که درظاهرهدف آن رشد و انکشاف زبان پشتوبود، امامنظوراصلی آن تحمیل آن زبان بر اقوام وملیتهای دیگر کشور، ازبین بردن سایرزبانهای کشور، ممانعت مردم ازصحبت به زبان مادری شان، ترویج اجباری پشتو دردفاتر و دوایر کشور، وآموزش جبری آن برمردم غیرپشتون بود!

وقتی پشتوتولنه تاسیس شد، رنگ و رخ به آن زبان دادند وبعضی ازادبای آنزمان چون مرحومان عبدالرؤوف بینوا، عبدالحی حبیبی، استادخلیلی وغیره عضویت داشتند وشادروان گل پاچای الفت رئیس آن بود. ولی رفته رفته این پشتوتولنه ماهیت اصلی خودرانمایان کرد، نه تنهابه یک فابریکهٔ لغت سازی پشتوشد که همه ساخته های آن مصنوعی وغیرمأنوس حتی به پشتوزبانان بود بلکه به موسسهٔ تبدیل شد که راههای اجباری ترویج زبان پشتو وتحمیل آنرا برتمام مردم کشور جستجو میکرد، وهمهٔ این فعالیتها مطلقاً ازطرف شاه و دولت حمایه میگرددوپیول مالیهٔ آبله های دست مردم درین راه مصرف می شد. یکی ازین تکنیکهای ترویج اجباری پشتو، دایر کردن کورسهای آموزش آن درهمهٔ وزارتها ودوایردولتی ، ومجبور ساختن مامورین درشمولیت آنهابود. این جبربه سرحدی بود که اگر مامور شهادتنامهٔ کورس پشتو رانمیداشت، مستحق ترفیع رتبه که حق قانونی اوبود، نمیگردید!

بدین ترتیب درهمه دفاتردولتی زبان پشتوبیحث یک میرغضب مامور بیچاره رامجازات میکردوازترفیع وترقی بازمیداشت ودرمعاش آن مظلوم تفاوتی رونمانمیشد وروزی اش راکم میکردوخانواده اش رابه تنگدستی دچارمیساخت. درخانواده هاهمه ازین میرغضب متضررشده شکایت داشتندودشنام میزدند که این میرغضب چه بلایی است که زندگی رابرمتالغ و تاریک ساخته است ! ازهمه بدتر که معلمین پشتو دروزارتخانه هادارای صلاحیتها واختیارات عجیبی بودند که چیه را راسته وراسته راجیه میکردند واکثراً ستیزه خو و رشوه خوربودندوبعضاًهم بداخلاق وبدزبان ! بعدها دستور داده شد تا نام نشریهٔ معتبر وارزشمندسالنامهٔ کابل به (کابل کلنی) مبدل شد ونام های انجمن ادبی کابل وانجمن تاریخ رابکلی ازبین ببرند. به همین ترتیب امرشد که لوحهٔ وزارتها، دفاتردولتی وموسسات عام المنفعه، حتی دکان هاومغازه ها ودستگاههای شخصی را پشتو سازند !

حتی آهسته آهسته کارجایی کشید که اگرلوحهٔ دکان یامغازه ها یا دستگاه شخصی پشتونمی بود، برای مالک آن جواز کارنمی دادند که نارضایتی زیادی را ایجاد کرد وسبب ترس وهراس اولیای امورشدو سختگیرها راکم کردند. اما درقسمت نام دواخانه هابه درملتون پافشاری زیادشد، چون گرفتن جواز دواخانه مراحلی راطی میکرد که مالک آن باید آنچه که دولت برایش میگفت قبول نماید. بهمین منوال رتبه های علمی دانشگاه راء، سرلوحهٔ مکاتب ونام معلم، سرمعلم ومتعلم را که نامهای آشابرای قرنهای برای مردم مایه باسواد وجه بیسواد بود، پشتوساختند که نه تنها کثرت مردم معنی آنرا نمی دانستند، حتی در تلفظ ونوشتن آنهم به مشکلاتی برمخیوردند. مثلاً برای یک برادر ازبیک یاتاجبیک یاهزاره یاترکمَن ما آسان وقابل فهم بود که معلم، مکتب، متعلم یاسرمعلم بگویند، نسبت به شوونکی، زده کونکی، یاشونزی!

رتبه های عسکری، اوامرعسکری، سرخط مکتوبهای دولتی، نام شفاخانه ها، مَهرهای دولتی، یانکوت ها، نام میدانهای هوایی حتی نام محلات وجاده ها، سینماها رادر کابل ولولیات همه وهمه پشتوساختند. مثلاً در کابل محلی را خوشحال مینه، محل دیگری رارحمان مینه نام گذاشتند، که نه رحمان بابا کدام خدمتی به شهر کابل یابه کل سرزمین افغانستان کرده بودند خوشحال ختک ! باوجوداینکه من هردوشاعر رادوست دارم واشعارنیکو دارند وشاعران برانزدهٔ زبان پشتوانند، اما ماوا ومیهن ایشان کابل نیست، حتی در تمام عمر روی کابل ندیده اند! درحالیکه کابل شعرا وعرفای برانزدهٔ خود را دارد و داشته است، چون ملک الشعراقاری عبدالله، ملک الشعرا صوفی عبدالحق بیتاب، استاد مستغنی، استادخلیلی وصدها عالم ودانشمند وعرفای بزرگمنشی که هیچ کوچه وحتی پسکوچهٔ ماوا ومیهن تولدشان را

که به اوج رسیدندودر شهری که به ابدیت پیوستند، بنام ایشان نام گذاری نکردند ! عجیب است که خوشحال ختک ورحمان بابا را ازصدها کیلومتر دورتر از کابل از آنسوی سرحدات کشور، ومیرویس را ازقندهارمی آوردند، جاهاو محلات وحتی مکاتب رابه نام شان می نامند، ولی صائب کابلی، قاری عبدالله، محمدانور بسمل محمدابراهیم صفا، میرغلام محمدغبار، میرمحمد، فیض محمد کاتب، صدیق فرهنگ، واصف باختری که همه فخر کابل و کابلیان اند و کابل که می درخشید اذرخشش آنهاست، نادیده گرفته میشوند وشایستهٔ نامگذاری جای ومحلی در کابل دانسته نمیشوند. این نیست که اولیای امور این حقایق رانمیدانستند بلکه خوب فهمیدند اما این دانشمندان یک کمبودداشتند، اینکه زبان مادری شان پشتو نبود !! حتی یکی ازجاده قدیمهٔ پایتخت را جادهٔ نادرپشتون ومحلاتی در شمال کشور را نامهای ساختگی ویی معنی دادند. ظاهر خان که باید بحیث شاه همهٔ رعایایش رابه یک چشم میدید، یکی ازفرزندانش را باتخلص (پشتونیار= برون حکمتیار !) مفتخر ساخت!

این شهزادهٔ محمدزایی قصهٔ جالبی دارد، جوانک عیاش بود که به غیر از عیاشی وخوشگذرانی کاری نداشت، وصدهادختریبگناه رابه نحوی بدام انداخته ویی عفت ساخته بود. یک موترسرخ رنگ آخرین مودل سپورتی داشت و چندتن لنده غرها وجوانان اوباش در مو ترهای دیگر همیشه اورا همراهی میکردند وهرجاکه دختر زیبایی رامیدیدند، به زور یا به حيله اورا بدام میانداختندو از او کامل دل می گرفتند. قضا را که شهزاده محمدداؤود یارپشتون، دخترک زیبایی را درلیسهٔ ملالی نشانی میکندو پلان میسازد که اور اسیردام شهوترانی خودسازد. دخترک به هیچ نیرنگ شهزاده فریب نمیخورد وراضی نمیشود که تسلیم خواستهای شهوانی شهزادهٔ پشتون یار شود، اما آن شهزادهٔ یارپشتون – باتمام غیرتمندی وپشتونوالی که البته ازپدر به ارث برده بود– به اذیت وآزار دخترک ادامه داد. دخترک به ناچار نزدمدیرهٔ لیسه میروء، مدیرلیسه برایش میگوید «دختر جان زور من به اونمی کشد، اوشهزاده است، هرچه که دلش شود کرده میتواند!» میگویند که اذیت وآزار این دختر به اندازهٔ شده که شهزادهٔ داؤود پشتونوال بداخل مکتب ملالی رفته واولیای مکتب به وزارت داخله که درمقابل مکتب واقع بود شکایت کردند، وایشان گفتند که این شهزاده است، زور مابه اونمی رسدونمیخواهیم با آتش بازی کنیم که خودمارا میسوزاند ! سرانجام اولیای مکتب به این دخترک توصیه مینمایند که دیگر مکتب نیاید و درخانه باشد.

دخترک مجبوراً مکتب نمی رود. یكروز دوروز وچندین روز، بالاخره والدینش ازو علت نرفتن به مکتب رامی پرسندودخترک با گریه همهٔ قصه را میگوید، از شهزادهٔ پشتونیار که سبب اذیت وآزار او میشدواز اولیای مکتب که توصیه کرده بودند مکتب نیاید. پدر و مادر دخترک ملول میشوندومیگویند زور مابه پاچا نمیرسد، بهتر است دخترم خانه باشی! قصه بگوش برادر دخترک میرسد که جوان خونگرم وغیرتمندی بود– البته نه به سبک غیرتمندی پشتو نوالی شهزادهٔ یارپشتون! – میرسد، اوتصمیم میگیرد که حساب این شهزادهٔ پشتونیار را کف دستش بگذارد وحماسهٔ دیگری چون حماسهٔ شهید راه حق عبدالحق قهرمان بسازد. والدین عذر وزاری میکنند که: بچیم به لحاظ خدا ما را آرام بمان، این خانواده ظالم است، اگر کاری کنی همهٔ مارا ووابستگان را قطعه قطعه میکنند، ومرده های مارا به دار میزنند، خیر است اگر خواهرت مکتب نخواند دنیاخوچه نمی شوه! اقارب وخویشاوندان دخترک هم همین توصیه رامیکنند که شولهٔ تانه بخورین و پردهٔ تانه بکنن ! اما برادر دخترک بیقرار شده نمیخواهد خواهرش بخاطر یک شهزادهٔ اوباش مکتب نرود وآینده اش تاریک شود. او والدینش راقناعت میدهد که هرروز خواهرم راخودم به مکتب میبردم و خودم دوباره ازمکتب خانه میآورم، وقتی که آن شهزاده ببیند کسی بادخترک است از اذیت وآزار اودست میکشد. والدین قبول میکنندو برادر دخترراچند روزی ازخانه به مکتب وازمکتب به خانه همراهی میکند، که یک روزوقت رخصتی مکتب سروکلهٔ شهزادهٔ داؤود، پشتونیار! نمایان میشود، موترش را توقف میدهدوازموتر پایین میشود، بالیخند بسوی دخترک میآید و میگوید درین چندروز کجا بودی، مره خو کشتی ! دخترک اعتنا نمیکندو شهزاده ازبازوی دخترمحکم میگیرد، برادردختر فوراً ازعقب خیززده وازین شهزاده میگیرد، شهزاده چون تنومند بود بالغد اورا میزد وپسرک به زمین می خورد فوراً برمیخیزد چاقوی فنری را ازجیب کشده وباهمهٔ توان برشهزاده حمله میکند. نوک این چاقو راساً به جاهای مختلف وازجمله چشم شهزاده مینشیند ! شهزادهٔ پشتونوال آه برمیآورد وبه خاک می افتد ! دنیا برایش تاریک میشود. ازدحام بیشتر میشود، پلیسهای وزارت داخله فوراً میآیند، دستهای پسرک و خواهرش را اولچک مینمایند ودروزارت داخله زندانی میسازند. وزیرصاحب داخلهٔ زمان قضیه را خودشخصاً بدست میگیرد، وزیرصاحب! قوماندان صاحب

هریک به نوبهٔ خود مشت ولگدی حوالهٔ شان میکنند که چطور جرئت کردیدشهزادهٔ کشور را جاقوزنید؟! شهزادهٔ متجاوز، پست فطرت، جانی بالفطره، ودرندهٔ پردهٔ عفت خواهران ومادرانش، که همهٔ این رذایل اخلاقی را ازبه اصطلاح بابهٔ ملت! به ارث برده بود – خویشاوند واولیای لیسه ملالی تحت نظارت گرفته میشود، شهزادهٔ حرامزادهٔ ما راهمان روز توسط طیاره به ایتالیا میفرستند تاوقت ضایع نشود وچشم دیده درآیش کور!

خانوادهٔ دخترک سخت درتهلکه بودندچون ازسابقهٔ فامیل شاه از پدرش، از کاکاهایش وپسرکاکاهایش باخبربودند که چقدر سنگدل وقسی القلب وخون آشام اند ! از زندگی خوددست شسته ومرگ حتمی، کوته قفلی وحبس ابد را پذیرفته بودند. المتوکل علی الله ظاهرشاه ازین حادثه سخت ناراحت شد، طبق عادت خانوادهٔ شاهی باهم جمع شدندتادرمورد فکری کنند. طرز دیدها در آن مجلس خانوادگی مختلف بودونحوهٔ مجازات این خواهروبرادر رانمیدانستند چطور باشد! ولی همه براین فکر بودند که مجازات هرچه شدیدتر بهتر ! میگویند سردارمحمدداؤود ونعم به این نظر بودند که سرنوشت این خواهر و برادربه سرنوشت عبدالحق هزاره شود، خانواده و وابستگان شان غرب وغراب شوندتادرس عبرت برای دیگران گردد ! سرانجام همهٔ خانوادهٔ شاه همین نظر را تایید کردند وفیصله شد که هیئت تحقیق ازمیان اعضای خانوادهٔ شاه و وفا داران سرسپردهٔ شان ساخته شود. اما محمدظاهرشاه هنوز نمی دانست که چه کند. در همین آوان از ایتالیاخبر آمد که چشم شهزاده صدمهٔ شدیدبرداشته و قابل ترمیم واحیانمیباشد. خانمی که درآنوقت درخدمت ملکه حمیرا بود، می گوید: در آنروزهاییکه شهزاده پشتونیار درایتالیا زیرتداوی بود، همهٔ ما برایش دلداری میدادیم که خدامهربانست انشالله شهزاده جورمیشود، ولی او هر روزدر سرخودمیزد، وقتی که احوال رسیدچشم شهزاده قابل احیانیست، و شهزاده ازیک چشم کور شده، بالای ملکه صاحبه به اندازهٔ فشار آمد که بیهوش شد. وقتیکه بهوش آمدفریادمیزد که هرطوریکه میشود انتقام بچهٔ اورا بگیرد، ویر اعلیحضرت قال مقال میکردوحتی دشنام میداد که امرکن که چشمان آن خواهر وبرادر راازکاسهٔ سرشان بکشندوبرای من بیاورند که تسلی دلم شود!!! اما اعلیحضرت خود را تیر آورده ودر اتاق دیگر میرفت تافریاد وفغان و دو ودشنام ملکه رانشنود! اعلیحضرت چندتن ازوزرای اهل وغیرخاندانی را که اشخاص نیکو واهل دانش هم بودند خواست وبایشان صحبت کردتادرین مورد برایش مشوره بدهند.

این وزرای خیرخواه به ظاهرشاه میگویند اصلا شهزاده کارخوب نکرد که پشت یک دختر راگرفته وسبب اذیت وآزار اوشده، وازین قصه همهٔ مردم کابل خبر شده وآوازه اش دردهن همگی افتیده است. جگرخون کننده است که شهزاده یک چشم خود را ازدست بدهد، ولی اگر این خواهر وبرادرمجازات شوند یا اعدام، سروصدای بزرگی را تولید میکند مطبوعات است دسته های سیاسی است جراید است، ترس آنست که ازاین دستهای مغرض استفاده کنندوبه قیام وخیزش تبدیل شود که آنوقت جلوش گرفته شده نمیتواند! یکی از وزرا که باعلوم دینی آشنایی زیادداشت، میگوید که درقرآن عفو رابهتر از انتقام گفته، اگر این خواهروبرادر عفو شوند، بهتر است وبه نفع ذات ملوکانه است نسبت به آن که مجازات شوند! خانوادهٔ شاه براوفشار میآورند تا هر طوریکه میشود آن خواهر وبرادر رامجازات کرد، ومنظورشان بیشتراین بود که بامجازات ایشان دیگران عبرت بگیرد. درحقیقت خاندان در مجازات ایشان مصونیت وحفاظت خود را میدیدند.بابه سخن دیگر از ترس جان خودمیخواستند آنها بایدحتما مجازات شوند !

میگویند سرداران شاه ولیخان راگفتند که شاه به گپ مانمیکند، تو کاکای ریش سفیدش هستی، برو برایش بگو. همین منبع گفت که شاه ولی نزدشاه رفت وبرایش گفت فرزندم تو باید درین مورد یک کاری بکنی وگپ فامیل رابه زمین نیندازی، اگر کاری نکنی امروزی که چشم شهزاده را کور کردند، فردا کسی پیدا میشود که چشم مرا کور کند و دیگری فردا پیدا میشود که چشم ترا کور کند، روی خون آلود پدرت یادم می آید ودلم پاره پاره می شود !!! بیچاره شاه درمیان دو سنگ آسیاب نمیدانست چه کند. سرانجام همان کرد که آن وزیران خیرخواه مشوره داده بودند، وبه گفتهٔ فامیل وکاکای ریش سفیدش نکرد، که پسانها این کاکا(شاه ولیخان) همه جاشکایت میکرد که او گپ مه ریش سفیده نمیگیره !

شاه آن خواهروبرادر راعفو کرد که این یک نیکنامی برایش بودولی از آن زمان به بعد آن خواهروبرادر وخانوادهٔ شان مفقودالاث شدندوکسی ندانست که چه شدندوبه کجا رفتند! اما شرایط آنزمان سخت تغییر کرده بود. دههٔ به اصطلاح دموکراسی بودوازمانیکه شهیدعبدالحق هزاره حماسه آفریده بود خیلیها فرق داشت. کم کم مردم آواز خود را بلند میکردند ونارضایتی هادربرابر خانوادهٔ شاه داشتند اوج میگرفتند.

ازموضوع خیلی دور شدیم، حرف بالای پشتوگری

سیدآقا هنری

مردم وطن ما در چه حال بودند

درماه اسد سال ۱۹۶۳درلیسهٔ زرغونه اتفاق تکان دهندهٔ رخ داد، که کابلیان را به گریه آورده ونفرت شانرا به خاندان غدار نادری بیشتر کرد. بعد تفريح دختری به پته های زينه ازصحنّ حویلی مکتب به طرف صنف خودکشان کشان روان بود، گویی که حالاضعف میکند. مدیرمکتب زرغونه خانم آصفی (شوهersh عبدالصمدآصفی عکاس مشهور) به شاگردش میگوید اودخترمثلی که نان نخورده باشی، تیزتیزقدم بردار، شاگردبه گریه می افتد و میگوید امروز سوم روزاست که نان رانديده ام، استاد دستش را گرفته به اداره مکتب میبرد وازهوئل برایش غذا می خواهد، بعداً مجلس معلمین فیصله میکنند، تا صندوق محتاجین دایرشود.

فاصلهٔ ارگ پادشاه با این مکتب فقط ۵ دقیقه بود، روزانه بدین منوال صدها واقعه دریای تحت وطن دیده میشد، حال ولایات به مراتب بدتر، درهمسایگی ما دردهمزننگ فامیلی بود، سال ها روی میوه را نمی دیدند.

مردی نزدی طبیعی می رود، داکتر برایش خوردن ویتامین سی راتوصیه می کند. مریض میگویدپول ندارم. داکترمیگوید رشقه بخور، مریض چشمانش پراشک شده میگویدمن حیوان نیستم. داکتر میگویدجانم برای اینکه رشقه زیادویتامین سی دارد، وارزان است.

خودبه چشم درشهرتاشقرغان دیدم مردم بته های گندلی رامی خوردند(گندلی بتهٔ خیلی بدبوی است)تاشقرغان یکی ازپرحاصلترین بخش شمال می باشد.

محترم محمد یوسف مرد دانشمندی، مدیرلیسهٔ نجات شخصیت صاحب عزت، استاد توانا، هزاران شاگردشایسته به جامعه تقدیم کردند. برای ما دردفترمسجد مهاجرین واقع لندن شتراسی شهرهامبورگ قصه کرد. درعهد سلطنت داؤد تقدیرنامهٔ به من تفویض شد، معلمین خارجی وداخلی برایم تبریکی دادند، ضمنا خواهش مهمانی در درهٔ سالنگ کردند، دوستان سرگرم توپ بازی و تینس شدند، من بالای کوه بجهٔ بالا شدم، چشم به پیرمردی افتاد، که بته های راجمع می کند، پرسیدم کاکاچه می کنی؟ گفت این بته ها را برای خوراک دخترم گرد می آورم، همان لحظه به جانم آتش افتاد دودیم به طرف دیگ یک غوری نان برای شان آوردم.

بلی خوانندهٔ گرامی از این مثال ها زیاد است، درسال ۱۹۶۹/۷۰ و ۷۱ حکومت نوراحمداعتمادی وداکترظاهرقحط سالی به وطن مارخ داد، وطنی که باید صد ها ملیون انسان را نان بدهد، اگرچند بیل سمنت، جهت مهارکردن وتقسیم بندی آب دریاهای ماکه رایگان به مما لک همجوارمیریزد، دروطن بکاربرده شود. چنانچه ازعرصهٔ ۵۰ سال به این طرف بند سلما درولایت هرات، نسبت دخالت حکومت ایران وبند دریای لغمان نسبت دخالت حکومت پاکستان ساخته نمی شود.

مردم ما مخصوصا در ولایات غور و بادغیس و نیمروز و فراه اولاد خود رابه مبلغ یکی دوهزارروپیه فروختند. در همین حال ولیعهد محمدظاهرشاه، پادشاه مملکت خدا داد افغانستان، یعنی شاهزاده احمد شاه رئیس حلال احمر چطور چپاولگری در صندوق پول آن می کرد. محترم میرمحمد نبی مشرف در اتحادیهٔ خیریهٔ با ما در شهرهامبورگ همکاریود، گفت کمک هایی به ما رسید، من رئیس هیئت کمک رسانی و سرطیب در ولایت فراه بودم، ازما لست اجناس را نادیده امضاء طلب کردند، برای شان گفتیم این لست کمک ها را ما قبول نداریم، از روی اموالی که به ما تحویل می دهید رسید می دهیم. هرچه آن ها پا فشاری کردند، قبول نکردیم، نمایندهٔ شان راسا با شاهزاده تماس گرفت، ولیعهد بزرگوار شهزادهٔ نورچشم علیحضرت محمدظاهرشاه التموکل علی الله، احمد شاه خان برایم گفت داکتر صاحب شما ما را دزد می پندارید، گفتم نه اما هیئت کور کورانه کار نمی کند، وقتی اموال را باز کردیم به مراتب کمتر از لست بود، این خیانت را برای ما مرد خدا دوستی قبلا گفته بود.

مرحوم دگرجنرال محمدنذیر کبیرسراج هم ازاین واقعه درکتاب خود صفحهٔ ۵۵ یاد اوری کرده می نویسد، درولایات بدخشان، غور، پنجچران و فراه خشک سالی رخ داد تعدادی مردم از گرسنگی جان سپردند که به کمک اردو این مشکل رفع شد. من از شهزاده احمدشاه خواهش کردم یک روزیک ساعت توسط طیاره در ولایت پنجچران رفته از مردم دلداری کند، برایم گفت من رفتنی هندوستانم مره ده گیر پدرم نه تین ! ،عجب تراین بود که وی یک هفته بامیان برای تفريح رفت، بعدا به هند./

دو داستان از بانوی بزرگوارفقیدزبان فارسی

بانو پروین اعتصامی

گرگ و سگ

پیام داد سگ گله را، شبی گرگی که صبحدم بره بفرست، میهمان دارم مرا به خشم مياور، که گرگ بدخشم درون تیره و دندان خون فشان دارم جواب داد، مرا با تو آشنائی نیست که رهنی تو و من نام پاسبان دارم من از برای خور و خواب، تن نپروردم همیشه جان به کف و سر بر آستان دارم مرا گران بخريدند، تا به کار آيم نه آنکه کار چو شد سخت، سر گران دارم مرا قلاده بگردن بود، پلاس به پشت چه انتظار ازین پیش، ز آسمان دارم عنان نفس، ندادم چو غافلان از دست کنون به دست توانا، دو صد عنان دارم گرفتم آن که فرستادم آنچه می خواهی ز خود چگونه چنین ننگ را نھان دارم هراس نیست مرا هیچکه ز حمله گرگ هراس کم دلی بره جبان دارم هزار بار گریزاندمت به دره و کوه هزارها سخن، از عهد باستان دارم شبان، به جرات و تدبیرم آفرین ها خواند من این قلاده سیمین، از آن زمان دارم رفیق دزد نگردم به حيله و تلیس که عمرهاست به کوی وفا مکان دارم درستکارم و هرگز نمانده‌ام بیکار شبان گرم نبرد، پاس کاروان دارم مرا نکشته، به آغل درون نخواهی شد دهان من نتوان دوخت، تا دهان دارم جفای گرگ، مرا تازگی نداشت، هنوز سه زخم کهنه به پهلو و پشت و ران دارم دو سال پیش، به دندان دُم تو برکندم کنون ز گوش گذشتی، چنین گمان دارم دکان کید، برو جای دیگری بگشای فروش نیست در آنجا که من دکان دارم

چوپهٔ نافرمان

گفت با جوجه مرغکی هشیار که ز پهلوی من مرو به کنار گریه را بین که دم علم کرده گوش ها تیز و پشت خم کرده چشم خود تا به هم زنی بردت تا کله چرخ داده‌ای خوردت جوجه گفتا که مادرم ترسوست به خیالش که گریه هم لولوست گریه حیوان خوش خط وخال است فکر آزار جوجه هرگز نیست سه قدم دورتر شد از مادر آمدش آنچه گفته بود به سر گریه ناگاه از کمین برجست گلوی جوجه را به دندان خست برگرفتش به چنگ و رفت چو باد مرغ بیچاره از پیش افتاد گریه از پیش و مرغ از دنبال ناله‌ها کرد زد بسی پر و بال لیک چون گریه جوجه را بربود ناله مادرش ندارد سود گر تضرع کند وگر فریاد جوجه را گریه پس نخواهد داد !

داستان های پر رمز و راز و اندوده از پند ونصیحت را به آقای داکتر عبدالله عبدالله !!! رئیس محترم اجرائیه دولت وحدت ملی !!! تقدیم می شود، که عاقبت جوجهٔ مرغ می گردد، واز عزت سگ گلهٔ گوسفندان هم محروم شده است ! دا گز و او دا میدان !

فلسفه نامگذاری خواجه سیاران (دنباله ازصفحهٔ هفتم)

دردربهٔ خواجه سیاران یک خرقهٔ بسیارقدیمی است به شکل نیم پیراهن که بر روی آن آیات قرآنکریم باخط نهایت ریز وزیبا نوشته شده، یکی ازشاهکار های فن خطاطی است، وآنرا منسوب به حضرت شاه اولیاء(رض) میدانند، اما رسم الخط متأخر است. (۴)

(برگرفته شده ازکتاب/افغانستان تاریخی/ فلسفهٔ نامگذاری شهرها، شهرکها، کوهها ودریاها/ جای وژه شناسی افغانستان)چاپ ۱۳۸۰

۱- حدود العالم، بامقدمهٔ بارتولد وحواشی مینورسکی، کابل۱۳۴۲ ص۳۷۹
۲- ابن خلف تبریزی، برهان قاطع ص ۵۲۲ /
۳- استادخلیلی، یمگان، کابل ۱۳۳۸ص۱۹ وآریانادایره المعارف ج۵ص۳۴۵ - ۴ - همانجا، همان صفحه . /

شرح اشتراک و آدرس «امید»

مبالغ همه به دالرامریکاست، بهای اشتراک و خریدکتابها، باید قابل پرداخت به محمدکوشان/امید Mohammad Koshan/Omaidنوشته شوند.

امریکا ۶ ماه ۴۰- یکسال ۸۰- کانادا ۶ ماه ۵۰- یکسال۱۰۰

کشورهای دیگر ۶ ماه ۵۵، یکسال ۱۱۰
MOHAMMAD KOSHAN/OMAID
12286 ASHMONT CT. # 202
WOODBRIIDGE VA 22192-7075
TEL: 703-491-6321 CELL: 703-987-5664

کتاب های موجود برای فروش

*خط بوريا، اثرمحمدعبدالحمید اسیر(قندی آغا)- ۲۵ دالر
*تاریخ منظوم، افغانستان نوین، اثرعبدالحی آرین پور- ۲۰ دالر (درواقع این کتاب، بیان شعری کتاب ارزندهٔ تاریخی شادروان میرمحمدصدیق فرهنگ است.)
*مجموعهٔ مقالات علمی، سیاسی واجتماعی سیدشمس الدین مجروح، ۲۰دالر
*شرح حال واشعاربانو مخفی بدخشی، اثرغلام حبیب نوایی- ۱۵ دالر
*برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان، دوجلد، خالد صدیق چرخى، ۴۰دالر.

خاطرات، اثرخالد صدیق چرخى، ۲۰ دالر(کتاب ها از سوی نویسندهٔ محترم جهت اعانه به جریدهٔ امیداهدا شده است.)
کتاب های جناب خالدصدیق چرخى، هردو مشحون ازشرح مظالم لاتعد ولاتحصوهای محمدنادر ومحمدهاشم، اولادهٔ خونخور آل یحیی برمردم مظلوم کشور ماست.

*قسمتی ازامراض مهم ومتداول، اثرپروفیسر داکتر میرمحمدیونس مشرف پویان، به زبان عامه، ۱۰ دالر. (کتاب ها ازسوی نویسندهٔ محترم جهت اعانه به جریدهٔ امید اهدا شده است.)

*مسعود در نبرد استخباراتی، با پاکستان و ایران، رازق مامون، ۲۰ دالر.

*مسعود، فراتر ازمزها، اثر داکترسیداکبر زیوری-۲۰ دالر
*چشم درچندکتاب، اثر نعمت حسینی- ۱۰ دالر
*افغانستان از مقاومت تا پیروزی، اثر احمدشاه فرزنان- ۲۵ دالر

*افغانستان در منگنهٔ ژئوپولتیک، اثر عزیزآریانفر- ۱۵ دالر
*تاریخ بیهقی، تصحیح وتحشیهٔ داکترفیاض- ۴۵ دالر
*احمدشاه مسعود شهیدصلح وآزادی- ۲۵ دالر
*تاریخ مسخ نمیشود،ردنوشتهٔ جنرال عظیمی، ازداکتر شیر شاه یوسفزی-۱۵دالر

*خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا- ۲۵ دالر
*خاطرات تعدادی ازمعلمان وشاگردان لیسهٔ رابعهٔ بلخی- ۴۵ دالر (کتاب ازسوی گردآورندهٔ آن، برای کمک به جریدهٔ امید هدیه شده است .

*یادداشت های استادخلیل الله خلیلی- ۲۰ دالر
هزینهٔ پوسته بر بهای کتاب ها افزوده می شود.

داستان های همسو... (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

شبهای جمعه ویژهٔ بانوانی بود که به مولوی اخلاص میورزیدند. معمولاً شبهای جمعه سماع در سرای امین الدین میکائیل که نایب سلطان سلجوقی بود وحرَم وی به مولانا ارادت داشت، تشکیل میگردید. هنگامی که مولوی به مجلس واردمی شد، بانوان برمقدم وی گل می افشاندند وحتی گاهی قیمتی ترین جواهرات خویش راانحامیکردند، ولی مولوی جواهرات رانمی پذیرفت. سپس برای بانوان مطالب دلنشین عارفانه میفرمودند. سرdestهٔ این بانوان، گرجی خاتون، همسرمعین الدین پروانه بود. (*)

شبهای دوشنبه وپنجشنبه که مجلس سماع مردان بیشتر درسالون قصرمعین الدین پروانه تشکیل میگردید، شرکت کنندگان باخود شمع های نیم منی بزرگ می آوردند. مولوی معمولاً شمع کوچکی دردست میگرفت و وارد مجلس میشد، تازمانیکه خنیاگران وقوالان حاضرمی شدند، به نمازنفل مشغول میگردید وبه گفتهٔ خودش، مجلس عشاق را به نمازنفل متبرک میساخت. مولوی پس ازپایان جلسهٔ سماع، نمازتهجد میخواند وچنان متأثرمیشد که قطرات اشک از دیدگانش جای میگردید. (دنباله دارد)

(*)معین‌الدین پروانه یا پروانهٔ روم، شهرت سلیمان‌بن مَهذب‌الدین علی دیلمی از رجال و وزراء سلجوقیان روم است که در سال ۶۷۵ قمری به حکم اباقاخان از ایلخانان مغول به قتل رسید. پیشینه و زاگاه و اصالت او در کتب تاریخی به درستی مشخص نیست، ابن بی بی او را دیلمی و مستوفی او را کاشانی دانسته اند. نام پدرش را نیز مَهذب‌الدین علی دیلمی ثبت کرده‌اند.

وی درآغازمکتب‌دار بود و اندک‌اندک با کفایت خود به مقامات عالی رسید. هنگامیکه کیخسرو بن سلیمان به فرمان اباقاخان بجای پدرنشست وسلطنت روم رابه اودادند،چون دردوران کودکی به سر می‌برد دستور دادند که متولی امور معین‌الدین پروانه باشد. او به رتق و فتق امور روم پرداخت و مادر سلطان را در حبالهٔ نکاح خویش درآورد. احساس وفاداری شخصی نسبت به خاندان پادشاهی فراوان بوده وتنها او به علت هوش وذکاوت درمیان آنها به سلطنت رسیده است. کیخسرو بن سلیمان هجده سال فرمان‌روایی کرد تا در ۶۸۲ق در ولایت آذربایجان به فرمان احمدخان به قتل رسید.

پروانه تا زمانیکه کیخسرو بن سلیمان به سن بلوغ رسد و خود امور کشور را به دست گیرد، نیابت فرمانروایی مطلق داشت و حتی عزل و نصب سلاطین سلجوقی روم به مشورت و مصلحت او بود. اما هنگامی که پادشاه به حد رشد و استقلال رسید، با بیبرس سلطان وقت مصر وارد مذاکره شود. آن دو با یکدیگر توطئه چیدند که مغول‌ها را از آسیای کهن بیرون برانند و پروانه را بر جای سلجوقیان بنشاندند. (نقل از ویکی پدیا- دانشنامهٔ آزاد)

سردار محمدنعیم ... (دنباله ازصفحهٔ پنجم)

محروم شده بودند، نام شناخته وبامسمی بود، به سارندوی تبدیل کردندکه اول سارندوی معنی پلیس رانمیرساند، دوم مردم عادی وحتی باسوادهاهم نمی فهمیدندکه سارندوی یعنی چه ! بخاطردارم که درمکتب گروههای سارندوی وپالندوی داشتیم اماهیچکس نمیدانست معنی آن چیست وآنهامربوط به کدام زبان هستند!

دوست دانشمندی دارم که درین اواخر تلفونی قصهٔ ازچشمدیدهای خودرا برایم گفت، که باشماخوانندگان عزیزدرمیان میگذارم. دوستم میگویدمسلمان بچهٔ درنزدیک محلهٔ مان سلمانی داشت واوراحیب خان سلمانی میگفتیم. این حبیب خان به شهرداری کابل رفت، که تازهٔ آنرا از بلدیة به شاروالی تبدیل کرده بودند، تاجوازسلمانی گری خودرا تجدیدکند. مامورجوازبه دکانش فرستاده شد، چندروز جوازش نیامد، وقتی به شهرداری مراجعه کردتاعلت با بیابد، برایش گفتندبخاطری روی شیشهٔ دکانت نوشته(حبیب جان سلمانی)توجواز گرفته نمیتوانی تاآنراپشتونسازی ! حبیب جان که پشتو نمی دانست سخت غمگین شد. یکی ازدوستان علت غمگین بودنش راپرسید، حبیب که خواندن ونوشتن نمیدانست، قصه راگفت. دوستش پارچه کاغذی گرفته وحرف دال نوشته روی شیشهٔ دکان درپهلوی نام حبیب جان سرش میکند ازحبیب جان سلمانی (دحبیب جان سلمانی) ساخته میشود ! مامورجواز به شهرداری احوال میدهدکه لوحهٔ دکان درست شده، وبه حبیب جان جوازسلمانگری میدهند !!!

درزمانیکه متعلم مکتب بودیم وهنوزمنی دانستیم پشتووجیست، رسم برین بودکه اگرمریض میشدیم بایدرقعهٔ مریض رابزبان پشتو مینوشتیم، اگرچه فارسی میبود اجرانمی شد. متعلمین همیشه مجبور بودندکه رقعۀ مذکوررا (شاغلی سرشوونکی، نن ناروغ یم...) بنویسند وجالب اینکه هیچیک از شاگردانی که درصنфهای اول، دوم، سوم یاششم بودند، معنی آنرانمیدانستند واز این قیاس باید کردکه متعلمین اوزبک وترکمن چه حالتی داشتند !

حتی استعمال القاب آقا، خانم ودوشیزه رازکتابها ومکاتیب ازبین بردند وبجای آنها امر شدکه شاغلی، میرمن و پیغله، که به پشتوساختند، نوشته شود.

علاوه برین بعضی ازموسسات دولتی ومکاتب رابنام عدۀ از (میرمن) هانام گذاری کردندکه نودوئه درصدآن پشتون= افغان بودند، مثل ملالی، عایشۀ درانی، نازو انا، زرغونه، شیرینو، غازی ادی و... رابعۀ بلخی، که ازجمله رابعه و عایشه بانوانی بودندکه دیوانهای شعری دارندو ازخودافتخارات بجامانده اند، اما من هرچه پرس وپال کردم دربارهٔ ملالی – جزیک قصۀ خیالی- چیزی نیافتم که کی بودوچطوربود، این نام بیستربه (پته خزانة) میماندکه سالهاازنشرآن گذشت تااینکه معلوم شدساخته وپرداختۀ عبدالحی حبیبی وعبدالروؤف بینوااست، زرغونه مادراحمدشاه درانی بودکه شالی بدورخود میبیچاند ودرجرگه های قومی اشتراک میکرد وبه صحبتهاوفیصله هایشان گوش میداد، ونازو انا مادرمیرویس هوتک بود وپس !

درحالیکه بانوهای بزرگمنشی داریم که نسبت به این چندبانوی نامبرده، ازعلم ودانش خویش آوازهٔ روزگارخود بودند، دیوانهای شعری وداشته های دانشی به یادگارگذاشته اند، مانندمنخفی بدخشی، محبوبةٔ هروی، گوهرشاد بیگم، راضیه سلطان، ملکه جلالی، مهستی، سیاه موی غوری، سخنگوی باد غیسی ودیگران که نامگذاربهای جاها ومکاتب بنام ایشان شایسته بود، ولی بخاطراینکه زبان مادری شان پشتونبود، ازقلم ونظرافتاده بودند !

این ترویج اجباری وتحمیل زبان پشتو برمردم ما دکان روسهای کمونیست رابخاطرانسان میآوردکه درسالهای دهۀ هفتاد برژنف برجکسلواکیا غصب شد امرسفربری دادودرمدت کوتاهی آن کشوررااشغال کرد ودرپراگ لوحۀ مغازه ها ودفاتروموسسات دولتی وملکی راکه بزبان چکی بود، پایین کردند وعوض آنها لوايح به زبان روسی نصب کردند، ونازی های هتلری هم همین کاررامیکردند، هرکشوروهرشهری راکه اشغال میکردند لوايح مغازه هاوادارات راهمه بزبان آلمانی تغییرمیدادند ومردم رااجازه نمیدادندکه بدون آلمانی بزبان دیگری صحبت نمایند ! جالب اینست که اگرفاشیستهای هتلری وکمونیستهای برژنقی آن ظلم رامیکردند برکشورهای بیگانه ومردم بیگانه وسرزمینهای اشغال شده میکردند، اما گردانندگان ترویج جبری پشتواین ظلم رابرهموطن خود ودروطن خودمیکردندکه تآلم انگیزاست.

مثلا نادرشاه فرمان صادرکردکه تمام مردم بایدپشتوحرف بزنند، تمام مکاتب ومراسلات به پشتوباشد ودرهمه مکاتب پشتو تدریس شود، ودرزمان زعامت محمدظاهرشاه تلاش شدبزبان فارسی راکه زبان دولتی وزبان محاورۀ اکثریت مردم درکشوربود، حذف نمایند ودرقانون اساسی تسجیل کنندکه زبان رسمی درافغانستان فقط پشتواست، که این توطئه ملی به مقاومت شدید مواجه شدوخشی گردید، اما دولت ظاهرشاه به نیرنگ دیگری متوصل شدتا زبان فارسی رادرحاشیه بکشاندودرسالهای آغازین دهۀ چهل نام فارسی رابه دری تغییرداد ودرقانون اساسی اساسی ۱۹۶۴آنرابه همین نام درج کردکه چیزی بجز نفاق وتفرقه اندازی میان مردم ماتعبیرشده نمی تواند. زبانی راکه بیش از نوددرصدمردم مادرسراسرکشور یاددارند وبه آن صحبت کرده میتوانند، زبان فارسی است .

شادروان استادخلیل الله خلیلی دریادداشتهای خود درموردتأسیس پشتو تولنه وهدف اصلی آن میگوید: «بدبختانه بعداً فهمیده شد که یا عمداً یاغیرعمد این به ترتیبی آمداین مسأله که درمیان فارسی زبانان وپشتوزبانان یک خلای بزرگ تولید کرد. «شادروان میر محمدصدیق فرهنگ که یکی ازاعضای لوبه جرگۀ بودکه در قانون اساسی ۱۹۶۴واصلابرای ازبین بردن زبان فارسی و رسمیت دادن زبان پشتووتسجیل آن درقانون اساسی دایرشد، میگوید:«گروههای فارسی ستیز درجریان تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳/۱۹۶۴ تلاش کردندکه زبان فارسی راکناربزندوتنها زبان پشتو رابعنوان یگانه زبان رسمی کشوردر قانون اساسی تثبیت کنند، امابنابر مقاومت دلیرانهٔ فارسی زبانان، این سیاست ناکام شد، دولت دست به ترفند دیگری زد، ازیکسو دوزبانگی رادرمادۀ سوم قانون اساسی تسجیل کرد وازسوی دیگرنام زبان رازفارسی که سده هابه همین نام نامیده میشد، به دری تبدیل کرد. این سیاست زبانی درحاکمیتهای بعدی پی گرفته شد، چنانکه اکنون درسیمیات افغانستان کمترنامی از فارسی برده میشود.»

بیایید که درینجا ازخودمحمدظاهرشاه بشنویم که بعدازسالهادر مورد این سیاست ظالمانۀ زبانی چه ظرداشت. اصل قصه ازین قرار است که دردهۀ هشتاد عدۀ ازمجاهدین وصاحب نظران کشورازشهر پشاوربه شهر روم ایتالیا نزد محمدظاهرشاه رفتند وآن زمانی بودکه

تلاشهایرای تشکیل یک حکومت مؤقت که جانشین دولت کمونیستی داکنونجیب شده بتواند، جریان داشت و نقش شاه مخلوع

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

رادرآن موثرارزیابی میکردند. جلسهٔ درخانه شخصی محمد ظاهرشاه دایرشد که درآن سیداحمدگیلانی وپسرش، صبغت الله مجددی و عدۀ ازمجاهدین دیگراشتراک داشتند. یکی ازحاضرین این مجلس میگویدکه ظاهرشاه درمجلس درحضورهمه گفت: «حقیقت راباید بگویم که مرایکعده مردم بازی دادندوبالایم فشارآوردندکه پشتوتولنه را بسازم وسرزبان پشتوزیادترکار شود وآنرازبان کل مردم افغانستان بسازیم، ودرموردزبان فارسی چیزهایی برایم گفتندکه نمیدانم این زبان چنین است، این زبان چنان است وهرطوریکه میشود زبان پشتو بایددرسراسرکشور عمومیت پیداکند. خلاصه اینکه مرا فریب دادند ودرین راه بودجهٔ هنگفت وطن هم ضایع شدونتبیجه چه شد، نتیجه آن شدکه زبان فارسی راکه زبان اصلی وطن ماست، آنراکشورایران گرفت، زبان فارسی که به درد مامیخورد ازدست مارت، افتخارات خودرا ازدست دادیم وازپشتو چیزی هم ساخته نشد. اگرنصف تلاشی راکه درسرزبان پشتو کردیم بالای زبان فارسی میکردیم مابسیار پیش می بودیم وبه مشکلاتی که امروز دامنگیرماست دچارنمی شدیم. خلاصه برایتان بگویم که مرا بازی دادند بازی، وحالا پشیمان هستم که چراگیهای شانراگوش کردم.)/»(دنباله دارد)

پروفیسرداکترمحمدحسین یمین کابل، افغانستان

فلسفه نامگذاری گردیز

گردیزمرکزولایت پکتیابه فاصلهٔ ۱۲۲ کیلومتردرسمت جنوب کابل موقعیت دارد، ویکی ازشهرهای کهن وتاریخی افغانستان میباشد. بالا حصارگردیز بر یک تپۀ مستطیل شکل خاکی درمیان این شهرواقع بوده، طول آن تقریباً ۳۵۰ متر وارتفاعش ازمین هموار درحدود ۴۰ مترمیباشد، و گرداگردآن آثارخندق نیزبه مشاهده میرسد.

بالاحصارگردیز درزمان قبل ازاسلام اعمارگردیده ومدتهامرکز بودیسم بوده است. شاه کابل درموقع فتوحات لشکراسلام به گردیزپناه برده به بالاحصار آن حصارِی گردید ومدت زیادبه مقاومت پرداخت.مولف حدودالعالم درموردگردیزوبالاحصارآن گفته است: «گردیزشهریست میان غزنین وهندوستان برسر تلی نهاده و مر او راحصارِی محکم است و سه باره دارد.(I)»

واژهٔ گردیزمشکل است از دوجء ، بدینگونه: (گر+ دیز).جزء نخست یعنی /گر/ به معنای کوه در اوستا و سانسکریت به شکل/ گیری/ آمده که درزبان های دورهٔ میانهٔ ایریانی صورت/گر/ را گرفته است که تاامروزبهمان شکل گر درزبان پارسی دری وپشتو معمول است، مثلاً درکلمۀ/گردره/ کوتلی در کهمرد، (گرلامه) کوهی درکتواز، این کلمه همچنان بعداً صورت/غر/ را گرفته است که درپارسی دری و پشتودرنام برخی ازکوههاوکوتلهایدیده می شود. مانند چونغز کوهی درجنوب شرق سمنگان، چونغر درغرب کابل میان قلعهٔ قاضی وچوکی، سپین غر درشمال پکتیا.

جزء دوم واژهٔ (گردیز) یعنی /دیز/ به کسراول به معنی قلعه است(۲) واین واژه اصلاشکل متحول/دژ/به کسراول میباشدکه معنای آن حصاروقلعه است، چنانکه درکلمه های کهندژ(کنندز) به معنای حصار کهن و دژبان یا دژداربه معنی قلعه بان ومحافظ حصاردیده میشود. پس گردیزیعنی حصاریاقلعهٔ بالای کوه .

فلسفۀ نامگذاری خواجه سیاران: این قریه درع کیلومتری غرب شهر چاریکار دردامنهٔ کوه موقعیت دارد وازتوابع شهرچاریکار میباشد.

حسین انجو درفرهنگ خودگوید: فلسفۀ نامگذاری خواجه سیاران اینست که خواجه مودود چشتی، خواجه سعید وخواجه محمد ریگ روان، هرسه یاران در این موضع ساکن ومصاحب هم بودند. ازمهینجاست که این ناحیه به نام همین خواجه هاکه بعداً از اینجابه جاهای دیگررفتند، خواجه سیاران گفته شده است. این خواجه هابه جاهایی که رفته اند همانجاها نیزبه نام هریک ازآنهاپادشده است، مثلاً درریزه کوهستان دومنطقه به خواجه خان سعید و ریگ روان معروف است ومحل سومی درع کیلومتری شمال کابل به نام خواجه چاشت یادمیشودکه همان نام خواجه چشت میباشد. ازخواجه سیاران در تزک بابری هم ذکرشده است. (۳) (دنباله درصفحهٔ ششم)

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری،به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانندیک نسخه آنرااز مرجع ذیل بدست بیاورند :
Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

خاطرات داکتر روان فرهادی (دنباله ازصفحهٔ اول)

بدون شک بزرگترین تصمیمی که پادشاه مرحوم درطی زندگی گرفته، اقدام به اصلاحات سیاسی گسترده بود. به مجرداستعفای سردارمحمدداوود درسال ۱۹۶۳ درپی خاتمه دادن به سلطه خاندانی واعتمادبه طبقه تعلیم یافته واصلاح طلب کشور بودند. تطبیق این تصمیم آسان تمام نمیشد. درمیان رجال خاندان شاهی چندین کس این اصلاحات رانمی پسندیدند. واکنش کشورهای بزرگ جهان وهمسایگان هم معلوم نبود.

درآن ایام من مستشارسفارت افغانستان درواشنگتن بودم ومرحوم محمدهاشم میوندوال سفیرافغانستان درواشنگتن بود. امادرهفته های بعدازجریان اوضاع به تفصیل آگاه شدم. پادشاه مرحوم ازحکومت فرانسه یک متخصص باتجربه قانون اساسی Louis Fougerevh رابه کابل طلب کرد وبعدازچندملاقات بااو، او رابه اعضای کمیته تسوید قانون اساسی معرفی کرد. این بودیک مرحله تغییرقاطع درتاریخ معاصرافغانستان.

هنگام تجلیل پنجاهمین سال استقلال افغانستان نطق پادشاهی رامطابق سالیهای قبل مسوده کرده برای ملاحظه ایشان به ارگ بردم. چنانکه عادت همیشگی پادشاه مرحوم بودنطق راکه بایدچند روزبعد ایرادمیکردند، فقره به فقره وحتاکلمه به کلمه قبلاً ارزیابی میکردند. درباره کسب استقلال افغانستان در مسوده مرتبه ازجنگ سوم افغان وانگلیس وشجاعت محمدنادرشاه (اعلیحضرت شهید) نوشته بودم. سپس ازهمت عالی وخدمات شاه مرحوم امان الله خان ذکرکرده بودم. درآن سالها هنوزگرفتن نام امان الله خان قدغن بودتاچه رسدبه ستایش خدمات او. البته دروقت انتقال تابوت مرحوم امان الله خان به کابل وبرای دفن به جلال آباد باخانواده آن مرحوم سلوک خوب شده بود، چون هنگام بحث مسوده به نام پادشاه مرحوم امان الله خان رسیدیم، اندکی توقف نمودند وبعدگفتند: «بایدنام ایشان ذکرشود. اینکه ایشانرا پادشاه مرحوم امان الله خان نوشته اید، طرزدرست وراه حل خوب است». همان بود که برای نخستین بار، محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان ازخدمات پادشاه مرحوم امان الله خان درکسب استقلال درنطق رسمی یادآوری کردند.

طی سفررسمی پادشاه مرحوم به نیپال (۱۹۶۹) واقعهٔ رخ دادکه نماینده صفات وعقایدآن پادشاه مرحوم گردید. طی مسافرت، بعد از ختم روزاول و دوم، مقامات تشریفات نیپال به من که ازجمله اعضای معیتی بودم، مراجعه کرده گفتند: «اعلیحضرت پادشاه شما درهنگام گشت وگذار درکشورمابا رجال عمده پذیرایی کنندگان مصافحه میکنند. چون اعلیحضرت پادشاه نیپال بارعایامصافحه نمی کنندازشماخواش میکنم به اعلیحضرت پادشاه افغانستان عرض کنیدکه باستقبال کنندگان مصافحه نفرمایندوباشاره سرجواب دهند. روزمابعد قبل ازصرف صبحانه به پادشاه مرحوم ازاین خواش مقامات تشریفاتی نیپال عرض کردم. اندکی به فکرفرو رفتند و گفتند:«به ایشان بگوییدکه شمانظرایشانرا به من رساندید»وسپس به من گفتند: «این پذیرایی کنندگان چه هندوباشند چه بودایی شرف آدمیت دارند ومن به عنوان یک آدمی باید باایشان مصافحه کنم .»دردیدارهای آنروزهرگاه گروه پذیرایی کنندگان پیدا میشدند پادشاه افغانستان باآنها مصافحه میکردند وازاین کار پادشاه افغانستان مقامات تشریفات نیپال راضی نبودند.

پادشاه افغانستان طی ملاقات رسمی ازشاه مهندرا درباره رژیم سیاسی کشورکه «بنیچست» نامیده میشد معلومات گرفت وآن مجالس محلی شوری بودکه به این نام منعقد می شدو اشتراک کنندگان درامورکشورنظرمیدادند. پادشاه افغانستان به پادشاه نیپال طی ملاقات گفت:«اصلاحات مزیدضروراست وامید است آنرا بیاورید.» بعدازملاقات به من گفتند: آینده سیاسی نیپال رابااین احوال درخشان نمیبینم.

بعدازمسافرت پادشاه مرحوم به جاپان به دعوت امپراتور«هیرو هیتو»وزارت خارجه جاپان درسال ۱۹۷۰ اطلاع دادکه شهزاده ولیعهدجاپان، که اکنون امپراتور جاپان میباشد، به افغانستان مسافرت میکند. درآنزمان امپراتورهیرو هیتواضافه ازشتادسال

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 26, Issue No. 1041 , December 25, 2017, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

داشت وخودنمیتوانست مسافرت کند. برای هدایت گرفتن نزد پادشاه مرحوم به ارگ رفتم وپیشنهادکردم درتبادل نظرقبل ازطعام شام در ارگ بین ایشان وشهزاده جاپان، شهزاده احمد شاه نیز شرکت کند. ملتفت شدم که پادشاه به من پاسخ ندادند وحتی چین درجیین افگندند. درباره دیگرتفصیلات سفرمهمان سخن گفتم و ضمناً مکررعرض کردم که بهتراست شهزاده ازطرف افغانستان در این تبادل نظرقبل ازطعام درکناراعلیحضرت باشند. باشنیدن این عرض مکررمن پادشاه مرحوم ازجابلند شد وتشریف برد و من تنها ومبهوت ماندم. بعدازچندثانیه عودت کردندوبه من گفتند:«میخواهم به شمایگویم اگرشماجوانان خیال میکنیدبعدازسرن سلطنت در افغانستان دوام میکند و ولیعهد پادشاه میشود، درست حساب نکرده اید. افغانستان بایدچاره دیگری داشته باشد.» بعدبا مهربانی گفتند: «درباره سفرمهمان چندروزبعد سخن خواهیم گفت.» درشریفایی بعدی تصویب ایشانراگرفتم که ولیعهد افغانستان بعد ازختم تبادل نظر درمیزر سلطنتی به صرف طعام حاضر شود. در آن ایام مصلحت ندیدم این سخنان خطیرپادشاه مرحوم راحتبه صدراعظم یعنی مرحوم نوراحمد اعتمادی یابه کس دیگر بگویم. سالهاگذشت ومن عقیده پادشاه مرحوم رادرباره آینده سلطنت می دانستم.

هنگامیکه محمد رضاشاه پهلوی تصمیم تجلیل ۲۵۰۰ سال امپراتوری کوروش راگرفت، سفیرایران در کابل مرحوم محمود فروغی طلب ملاقات نموده مرا خبرداد وگفت: «شهنشاه وشهبانو از اعلیحضرت محمدظاهرشاه و ملکه حمیرادعوت میکنند تا برای اشتراک دراین مراسم به ایران تشریف بیاورند. پادشاهان و روسای جمهور جهان نیزدعوت شده اند.»

ازاین موضوع به مرحوم نوراحمداعتمادی صدراعظم ووزیرامور خارجه اطلاع دادم. گفتند: «به اعلیحضرت خبریدهید.» به ارگ رفتم وازاین دعوت به پادشاه مرحوم اطلاع دادم. این خبربه خاطر ایشان سخت سنگین تمام شد. و فوراً گفتند:«من به این دعوت نمیروم.»پادشاه افغانستان باشهنشاه ایران قبلاً معرفت کامل داشت. زیرا درسال ۱۹۶۲ به قصد اصلاح روابط بین افغانستان و پاکستان به افغانستان سفرکرده بود. پادشاه مرحوم به من گفتند: «معنی پادشاهی نزدما ونزد شاه ایران فرق بسیاردارد. از ایران معذرت بخواهید. من هرگز به این مناسبت وبا مناسبت دیگریبه تهران نخواهم رفت.»

ازاین پاسخ ایشان به مرحوم نوراحمداعتمادی اطلاع دادم و روزهاحیران بودیم که این موضوع راچگونه حل کنیم. چندروز دشوار راخاموشانه سپری کردیم، بالاخره مطابق نظرمابعدپادشاه مرحوم، به سفیرایران پیشنهادکردم که شاهدخت بلقیس باشوهرخود دراین مراسم مجلل اشتراک کند و سرانجام همین پیشنهاد عملی شد.

مرحوم سیدظاهر وکیل شکرده فرزند مرحوم سید عالمشاه قوماندان نظامی در قندهار که ازدوستان وآشنایان من بود، در حدودسال ۲۰۰۰ هنگامیکه پادشاه مرحوم در روم اقامت داشت؛ به من درنیویارک واقعهٔ را قصه کردکه کس دیگر از ان اطلاع نداشت. سیدظاهرگفت: مطابق عادت به وقت شامگاهان گاهگاهی به دیدن اعلیحضرت میرفتم وجریانات شورا رابه ایشان قصه می کردم. باری به ایشان گفتم: نام علامه بلخی رادرخبرهای هفته در جمله کسانیکه شرفیاب میشوند ازرادیونمیشنوم، درحالیکه وی نجات خود را ازمحبس در اثرلطف شما میداند. اعلیحضرت فرمودند: درمقابل علامه بلخی ومردم او، حکومتهای سابق بسیارظالمانه رفتارکرده اند و او رابه ناحق به زندان انداخته اند. سپس اعلیحضرت ناگهان گفتند: بیایید هردوبرویم همین ساعت بعداز شام به ملاقات او. خانه شان کجاست؟ عرض کردم: من خانه شانرا دیده ام. فرمودند: برخیزیم و برویم. همان بود که بدون اطلاع قبلی وبدون استفاده از موتر امنیتی درآن آغاز شهنگام به منزل علامه بلخی درحدود افشار وسیلو با موتر جیب رقتیم ودق الباب کردم. یک جوان آمد ودر راباز کرد. گفتم: برای شان بگویید سیدظاهر بایک مهمان عزیزآمده است. علامه بلخی فرود آمد. اعلیحضرت رادیده

خاطرات استادان وشاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرابه آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۷ ارسال دارند. تلفون ۴۶۰۴-۴۳۵-۵۷۱ mkqawi471@gmail.com 12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U. S. A.

متحیرشد. پادشاه علامه را درآغوش کشید. به منزل اورقتیم وصرف جای کردیم. اشک ازچشمان علامه جاری بود.

این بود حکایت سیدظاهرشاه به من. درمحیط مردم ملتفت شدندکه درصبح مولودشریف درمجلسی که در دلکشا منعقد میشود، به علامه موقع خطابه داده میشود. اعلیحضرت دراین مجلس مولودشریف موجود میبود.

هریک ازاین رویدادها راکه ذکرکردم نمونه خوب برای شناختن عقایدو نظریات پادشاه مرحوم، محمدظاهرشاه میباشد. گرچه پادشاه حلیم ومتواضع بود اما قدرت تصمیم داشت. سالیان مدیدگرچه پادشاه افغانستان بوداما اختیارات اومحدودبود. به طور خاص درسالیهای صدارت محمد هاشم خان.

یقین دارم دیگران هم مقالاتی درباره پادشاه مرحوم مینویسند. پادشاه واقعاً وطندوست بودند وهمه فرزندان افغانستان را ازهرقوم وهرزبانی که بودند قدر میکردند. اززبان ایشان سخنی که تفوق یک قوم را برقوم دیگری نشان بدهد هرگز نشنیده ام. به درگاه خداوند لایزال دعایمکنم که بسوی حسنات او بنگرد. مرد مسلمان و خدادوست بودند و امرکردند درخطبه ها «بنده خدا» لقب داده شوند واین بر علاوه «المتوکل علی الله»بود.

من وهمسرم عادلّه هاشمی فرهادی به خانواده پادشاه مرحوم و به طور خاص شاهدخت بلقیس عرض تعزیت می کنیم که خاطر او در اوقات دشوار زندگی و تا دم واپسین با احوال پدرمشغول بود و با سلوک با هرکسی نمونه شمایل نیکو می باشد.

«محمدظاهرشاه، پادشاهی که بسی آرزوهایش درباره وطن به

ثمرنرسید»/

داکتر عبدالغفور روان فرهادی/ پاریس، ۳۰ جولای ۲۰۰۷/

به پیش به سوی دکتاتوری (دنباله ازصفحهٔ دوم)

مامورین از رتبه شش به بعد را هم با امر (تقرر) مفتخر میسازد؛ یعنی راه را بسوی پرتگاه دیکتاتوری هموار نموده انتخابات آینده ای شورا ها و وکلا و رئیس جمهور را تحت کنترلو مطلقه ای خود میخواهد قراردادهد.

دیکتاتوری را لغت نامه ای دهخدا چنین معنی داده تعبیر کرده است[۱] سیطره، خود رائی، استبداد، مطلق العنان، عمل دیکتاتور، حکومت مطلقه ای فرد یا گروه یا طبقه بدون اینکه ملازم رضائیت مردم باشد. این اصطلاح از دورهٔ رومی ها سابقه دارد. حکومت های دیکتاتوری اعم از این که تحت ارادهٔ یک شخص یایک گروه یا طبقه (حزب، ارتش، پرولتاریا) باشدعملاً در دست یک شخص[رهبلا] قراردارد. یکی از انواع نوین حکومت دیکتاتوری رژیم توتالیتی (کلمهٔ فرانسوی) است که حکومت دیکتاتوری و یک حزبی است.

(مثل اشرف غنی و پشتونهای قومی اش). این اصطلاح بالاخص درمورد حکومت فاشیستی ایتالیا و حکومت نازی آلمان بکار رفته است. اصطلاح دیکتاتوری پرولتاریا که ساخته ای ل.ا. بلانکی (لوئی اگست بلانکی فعال سیاسی چپی فرانسویست که بین ۱۸۰۵ تا ۱۸۸۱ م میزیسته – ویکیپیדיا) است با پیدایش فلسفهٔ سیاسی مارکسیزم رواج یافته است و به مرحلهٔ تحول جامعه از سرمایه داری به سوسیالیزم اطلاق میشود (از دایرةالمعارف فارسی[۲].

این نوشته را به دوییتی از مرحوم خلیل الله خلیلی که از زبان مردم بیچاره که در قید مشتی از مفتخواران و فساد پیشگان نکثائی پوش گیرمانده اند، و درچنگال خونین اهریمنی بنام طالب و داعش جان میدهند نمایندگی دارد، پایان میبخشم.

زیک جوِ مَنّت این ناکسان بردن بود بهتر

که بشکافد به مشکل صخره سنگی را به مژگانی

گناهم چیست؟ گردونم چرا آزرده می دارد

ازین کاسه گدا دیگرچه جستم جز لب نانی
